

## مانیفست حزب کمونیست (۱)

کارل مارکس، فردریک انگلس

فهرست:

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲

پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۳

پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸

پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰

پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲

پیشگفتار چاپ ایتالیایی سال ۱۸۹۳

زیر نویس ها

یادداشتها

## پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۷۲ (۲)

"اتحادیه کمونیست‌ها" این سازمان بین‌المللی کارگری، که بدیهی است در شرایط آن روز تنها می‌توانست به صورت سازمانی مخفی وجود داشته باشد، در کنگره خود که در نوامبر سال ۱۸۴۷ در شهر لندن انعقاد یافته بود، ما امضاء کنندگان زیرین را مأمور ساخت برنامه مفصل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه نماییم. بدین ترتیب "مانیفست" زیرین به وجود آمد و چند هفته قبل از انقلاب فوریه (۳) دست نویس آن برای چاپ به لندن فرستاده شد. "مانیفست" که ابتدا به آلمانی به چاپ رسید، دستکم دوازده بار بدین زبان با چاپهای گوناگون در آلمان و انگلستان و آمریکا نشر یافت. ترجمه انگلیسی آن که به وسیله میس هلن مک فارلن انجام یافته بود برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰ در شهر لندن در "Red Republican" (۴) منتشر گشت و سپس در سال ۱۸۷۱ اقلاً سه بار در آمریکا، ترجمه‌های مختلفی از آن نشر یافت. ترجمه فرانسوی، برای اولین دفعه، کمی پیش از قیام ماه ژوئن سال ۱۸۴۸ در پاریس از چاپ خارج و اخیراً نیز در "Le Socialiste" (۵) چاپ نیویورک منتشر شده است. ترجمه جدیدی در دست تهیه است. ترجمه لهستانی آن اندکی پس از نخستین چاپ آلمانی در لندن نشر یافت. ترجمه روسی آن در سالهای شصت در شهر ژنو انجام گرفت. به زبان دانمارکی نیز اندکی پس از انتشارش ترجمه گردید.

گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این "مانیفست" شرح و بسط داده شده است رویهم رفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی به عمل آید. اجراء عملی این مسائل اصولی، همان طور که در خود "مانیفست" ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و به همین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است به هیچ وجه اهمیت مطلق نمی‌توان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت از بسی لحاظ به شکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العاده صنایع بزرگ در عرض بیست و پنج سال اخیر و رشد سازمانهای حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آن گاه به میزان بیشتری در کمون پاریس - یعنی هنگامی که برای نخستین

بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را به دست داشت، حاصل آمده، این برنامه اکنون در برخی قسمت‌ها کهنه شده است. به ویژه آن که کمون ثابت کرد که "طبقه کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد" (رجوع کنید به جنگ داخلی در فرانسه؛ پیام شورای کل جمعیت بین المللی کارگران" چاپ آلمانی، صفحه ۱۹، که در آنجا این فکر بطور کاملتری شرح و بسط داده شده است). به علاوه به خودی خود واضح است که انتقاد از نوشته‌های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را در بر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیست‌ها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو این که رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نام برده شده از صفحه روزگار زدوده است.

با این وجود "مانیفست" سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمی دانیم که در آن تغییری وارد سازیم. ممکن است میسر شود که در چاپ بعدی مقدمه‌ای ترتیب دهیم که فاصله زمانی بین ۱۸۴۷ تا امروز را در بر گیرد؛ اقدام به چاپ کنونی "مانیفست" برای ما چنان غیر منتظره بود که وقت انجام این کار را نداشتیم.

کارل مارکس، فردریک انگلس

لندن - ۲۴ ژوئن سال ۱۸۷۲

### پیشگفتار چاپ روسی سال ۱۸۸۲ (۶)

نخستین چاپ روسی "مانیفست حزب کمونیست" ترجمه باکونین، در آغاز سالهای شصت (۷) انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعة "ناقوس" (۸) به طبع رسیده بود. در آن هنگام چاپ روسی "مانیفست" در باختر می توانست تنها به مثابه یک نوع طرفه مطبوعاتی تلقی شود. ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه‌ای محال است.

این که تا چه اندازه در آن هنگام (یعنی در دسامبر سال ۱۸۴۷) عرصه شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل "مانیفست" تحت عنوان "مناسبات کمونیست‌ها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون" نشان میدهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحده آمریکا را کسر دارد، این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیره بزرگ همه ارتجاع اروپا محسوب میشد و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت می بلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل می دادند و در عین حال بازار فروش فرآورده‌های صنعتی اروپا محسوب می شدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را به لرزه درآورده است. به علاوه این مهاجرت به ایالات متحده آمریکا امکان داد به آن چنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پر ثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری و به ویژه انگلستان خاتمه دهد. این هر دو کیفیت به نوبه خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی می بخشد. رقابت فارمهای بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحتی فارمها را که پایه کلیه نظام سیاسی این کشور است مغلوب خود میسازد؛ در عین حال برای

نخستین بار در مناطق صنعتی جمعیت پرولتاریا رو به افزایش می‌رود و سرمایه به طور افسانه‌وار متمرکز می‌گردد.

حال به روسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را، که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخله روسیه می‌دانستند. تزار را سرکرده ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا(۹)، اسیر جنگی انقلاب است و روسیه طلایه‌دار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفه "مانیفست کمونیستی" عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، به موازات التهاب پر تب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم. اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا آبشین(۱۰) روس - این شکل مالکیت اولیه دسته جمعی زمین که در حقیقت اینک به سختی مختل و خراب شده - می‌تواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آن که بر عکس باید بدو همان جریان تجزیه‌ای را بپیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تنها پاسخی که اکنون می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، به نحوی که هر دو یک دیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه می‌تواند منشاء تکامل کمونیستی گردد.

کارل مارکس، فردریک انگلس

لندن - ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۲

### پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۸۲ (۱۱)

متأسفانه پیشگفتار چاپ کنونی را من باید به تنهایی امضاء کنم. مارکس - مردی که همه طبقه کارگر اروپا و آمریکا به او بیش از هر فرد دیگری مدیون است - اینک در گورستان هابگیت آرمیده و هم اکنون بر مزار او نخسین گیاه روئیده است. به هر صورت پس از درگذشت او دیگر نمی‌تواند سخنی از جرح و تعدیل یا اضافه و تکمیل "مانیفست" در میان باشد. به این جهت من به ویژه ضروری میدانم که مراتب زیرین را با وضوح کاملی یک بار دیگر بیان دارم.

آن فکر اساسی که سراسر "مانیفست" را بهم پیوند میدهد، یعنی این که تولید اقتصادی و سازمان اجتماعی هر عصری از اعصار تاریخ که به طور ناگزیر از این تولید ناشی میشود بنیاد تاریخ سیاسی و فکری آن عصر را تشکیل میدهد، و این که بنابراین کیفیت (از هنگام تجزیه شدن مالکیت اشتراکی اولیه زمین) سراسر تاریخ عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی، مبارزه بین استثمار کنندگان و استثمار شونده‌گان، بین طبقات حاکم و محکوم و در مدارج گوناگون تکامل اجتماعی و نیز این که اکنون این مبارزه به جانی رسیده است که طبقه استثمار شونده و ستمکش (پرولتاریا) دیگر نمی‌تواند از یوغ طبقه استثمار کننده و ستمگر (بورژوازی) رهائی یابد مگر آن که در عین حال تمام جامعه را برای همیشه از قید استثمار و ستم و مبارزه طبقاتی خلاص کند، - این فکر اساسی کاملاً و منحصرأ متعلق به مارکس است. \*۱

من این نکته را بارها گفته‌ام ولی بخصوص اکنون لازم میدانم که آن را در مقدمه خود "مانیفست" نیز ذکر نمایم.

### پیشگفتار چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸ (۱۲)

"مانیفست" به عنوان برنامه "اتحادیه کمونیست‌ها" یا سازمان کارگری که در آغاز منحصرآلمانی بود و سپس به یک سازمان بین‌المللی تبدیل شد و در آن شرایط سیاسی که تا سال ۱۸۴۸ در اروپا وجود داشت ناچار می‌بایستی به صورت یک جمعیت مخفی باقی بماند، منتشر گردید. در کنگره اتحادیه، که در نوامبر سال ۱۸۴۷ در لندن تشکیل یافت به مارکس و انگلس مأموریت داده شد که برنامه کامل تئوریک و عملی حزب را برای انتشار تهیه کنند. این کار برای ژانویه ۱۸۴۸ پایان یافت و دستنویس آلمانی چند هفته پیش از انقلاب ۲۴ فوریه فرانسه برای طبع به لندن فرستاده شد. ترجمه فرانسوی اندکی پیش از قیام ژوئن در پاریس از طبع خارج شد. نخستین ترجمه انگلیسی که بوسیله میس هلن مک فارلین انجام شده بود، در "Red Republican" متعلق به جرج جولیان هارنی در سال ۱۸۵۰ در لندن نشر یافت. ترجمه‌های دانمارکی و لهستانی نیز از طبع خارج شد.

شکست قیام ژوئن ۱۸۴۸ پاریس، این نخستین نبرد بزرگ پرولتاریا و بورژوازی، باز هم برای مدتی انجام خواست‌های اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر اروپا را عقب انداخت. از آن موقع، مجدداً مانند قبل از انقلاب فوریه، تنها گروه‌های مختلف طبقه دارا بودند که برای احراز برتری و تسلط با یک دیگر مبارزه می‌کردند. طبقه کارگر ناچار شد برای به دست آوردن آزادی سیاسی در فعالیت عملی، مبارزه کند و وضع و موقع جناح افراطی قسمت رادیکال طبقه متوسط را اشغال نماید. هرگونه جنبش مستقل پرولتاری، مادام که آثار حیاتی از خود بروز میداد، بیرحمانه سرکوب میشد. مثلاً پلیس پروس موفق شد کمیته مرکزی اتحادیه کمونیست‌ها را، که آن هنگام در شهر کلن بود، کشف کند. اعضای این کمیته توقیف شدند و پس از هجده ماه بازداشت، در اکتبر سال ۱۸۵۲ به دادگاه تسلیم گردیدند. این "دادرسی کمونیست‌های کلنی" (۱۲) که مشهور است، از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر به طول انجامید. هفت نفر از متهمین از سه تا شش سال به حبس در قلعه محکوم شدند. بلافاصله پس از صدور حکم، باقیمانده اعضای علی‌الظاهر اتحادیه را منحل ساختند. و اما "مانیفست" به نظر میرسید که از آن موقع محکوم به فراموشی است. هنگامی که طبقه کارگر اروپا مجدداً به اندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه‌ای را بر ضد طبقات حاکمه شروع کند، جمعیت بین‌المللی کارگران ظهور کرد. ولی این جمعیت که به منظور روشن و صریحی یعنی به منظور گرد آوردن و متحد ساختن کلیه نیروهای مبارز پرولتاری اروپا و آمریکا تشکیل شده بود، نمی‌توانست بلافاصله اصولی را که در "مانیفست" بیان شده بود اعلام دارد. برنامه بین‌المللی می‌بایستی آن قدر وسیع باشد که هم برای تردیونیون‌های انگلیس و هم برای پیروان پرودون در فرانسه و بلژیک و ایتالیا و اسپانیا و هم برای لاسالین‌های آلمان قابل قبول شمرده شود. مارکس که این برنامه را به نحوی نوشته بود که همه این احزاب را راضی کند، کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که می‌بایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. خود حوادث و زیر و بم‌های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکست‌ها بیش از فتح‌ها - ناچار می‌بایستی به کارگران بی‌پهلو بودن نسخه‌های گوناگون اکسیرمانندی را که مورد علاقه آنان بود، بفهماند و کارگران را برای درک کامل تر شرایط واقعی رهایی طبقه کارگر آماده نماید، حق هم به جانب مارکس بود. هنگامی که بین‌الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، کارگران به کلی با آن چه که در آغاز تشکیل آن، یعنی در سال ۱۸۶۴ بودند، تفاوت داشتند. پرودونیسیم در فرانسه و لاسالیانیسم در آلمان در حال زوال بود و حتی تردیونیون‌های محافظه کار انگلیسی، که اکثریت آنها مدت‌ها بود رابطه خود را با بین‌الملل گسسته بودند، به تدریج به جایی رسیدند که سال پیش رئیس کنگره آنها در سوانس توانست از

جانب آنها بگوید: "دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم" (۱۴). در واقع اصول "مانیفست" بین کارگران کلیه کشورهای انتشار فراوانی یافت.

بدین ترتیب خود "مانیفست" هم مجدداً اهمیت درجه اولی را کسب نمود. متن آلمانی از سال ۱۸۵۰ به بعد چندین بار در سوئیس و انگلستان و آمریکا تجدید چاپ شد. در سال ۱۸۷۲ در شهر نیویورک به انگلیسی ترجمه گردید و در "Woodhull and Claflin's Weekly" (۱۵) به طبع رسید. از روی این ترجمه انگلیسی ترجمه‌ای به فرانسه انجام گرفت و در "Le Socialiste" نیویورک انتشار یافت. از آن هنگام به بعد لاقلاً دو ترجمه دیگر انگلیسی با کم و بیش تحریف در آمریکا به عمل آمد و یکی از آنها در انگلستان تجدید طبع شد. اولین ترجمه روسی، که مترجم آن باکونین بود، در اوایل سال ۱۸۶۳ در مطبوعه "ناقوس" متعلق به گرتسن واقع در ژنو به طبع رسید. ترجمه دوم روسی، که از آن ورا زاسولیچ قهرمان بود (۱۶) ایضاً در شهر ژنو در سال ۱۸۸۲ انتشار یافت. چاپ تازه‌ای به زبان دانمارکی (۱۷) در "Socialdemokratisk Bibliotek" کپنهاگ در سال ۱۸۸۵ بیرون آمد؛ ترجمه جدید فرانسه در "Le Socialiste" (۱۸) پاریس در سال ۱۸۸۵ طبع شد. از روی این ترجمه اخیر یک ترجمه اسپانیولی به عمل آمد و در سال ۱۸۸۶ در مادرید نشر یافت (۱۹). از طبع‌های مجدد متن آلمانی ذکر می‌بایستی چند ماه پیش در قسطنطنیه منتشر گردد، به طوری که به من گفته‌اند، انتشار نیافت و تنها علت آن هم این بود که ناشر می‌ترسید کتاب را بنام مارکس پخش کند، مترجم هم حاضر نبود "مانیفست" را به عنوان اثر شخصی خود جا بزند. راجع به ترجمه‌های بعدی به زبانهای دیگر چیزهایی شنیده‌ام ولی خودم این ترجمه‌ها را ندیده‌ام. بدین ترتیب تاریخچه "مانیفست" تا حدود زیادی تاریخ جنبش معاصر کارگری را منعکس می‌سازد؛ در حال حاضر این اثر در میان نوشته‌های سوسیالیستی بدون تردید رایج‌ترین و بین‌المللی‌ترین آثار است و برنامه مشترکی است که میلیونها کارگر از سبیری تا کالیفرنیا آن را پذیرفته‌اند.

با وجود این هنگامی که ما این کتاب را می‌نگاشتیم، نمی‌توانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ نام سوسیالیست از طرفی به طرفداران سیستم‌های مختلف تخیلی مانند طرفداران اُن در انگلستان و فوریه در فرانسه اطلاق میشد که هر دوی آنها دیگر به صورت طریقت‌های محدودی در آمده و به تدریج در حال زوال بودند؛ و از طرف دیگر به انواع افسون‌گران اجتماعی اطلاق میشد که وعده میکردند، بی آن که کوچک‌ترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد شود، کلیه مصائب اجتماعی را به وسیله وصله‌کاریهای گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت اینها افرادی بودند که در خارج جنبش طبقه کارگر قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات "تحصیل کرده" دوخته و از آنها کمک می‌طلبیدند. و اما آن قسمت از طبقه کارگر، که به غیر کافی بودن کودتاهای صرفاً سیاسی معتقد شده بود و لزوم تغییر اساسی سازمان کلیه جامعه را اعلام می‌نمود، در آن ایام خود را کمونیست می‌نامید. این یک کمونیسم زمخت و نتراشیده و کاملاً غریزی بود؛ ولی این کمونیسم به تدریج به نقطه اساسی دست می‌یافت و در محیط طبقه کارگر به اندازه کافی نیرومند شده بود که بتواند کمونیسم تخیلی کابه را در فرانسه و کمونیسم تخیلی وایتلینگ را در آلمان به وجود آورد. بدین ترتیب در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم، جنبش بورژوازی بود و کمونیسم، جنبش طبقه کارگر. سوسیالیسم در قاره لاقلاً "محترم" بود ولی کمونیسم برعکس. و از آنجا که از همان بدو عمل، ما بر این عقیده بودیم که "نجات طبقه کارگر فقط می‌تواند به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد" (۲۰) در انتخاب یکی از این دو اسم تردید و تأمل را جایز نشمردیم. به علاوه از آن به بعد هم هرگز به فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوئیم.

با آن که "مانیفست" اثر مشترک ماست، ولی خویشتن را موظف میدانم متذکر شوم که آن اصل اساسی که هسته اصلی کتاب را تشکیل میدهد به مارکس تعلق دارد. آن اصل این است که: در هر یک از اعصار تاریخ شیوه مسلط تولید و مبادله اقتصادی و آن نظام اجتماعی که ناگزیر از این شیوه ناشی می‌گردد زیربنائی است که بر روی آن تاریخ سیاسی آن عصر و تاریخ تکامل فکری آن بنا شده و تنها به وسیله آن زیربنا می‌توان این تاریخ را توجیه نمود؛ و بنابراین سراسر تاریخ بشریت (از زمان تجزیه شدن جامعه طایفه‌ای اولیه که زمین در آن مالکیت اشتراکی بود) تاریخ مبارزه طبقاتی و پیکاری

بین استثمار کننده و استثمار شونده و طبقات حاکم و محکوم بوده است و تاریخ این مبارزه طبقاتی، ضمن تکامل خود اکنون به مرحله‌ای رسیده است که در آن طبقه استثمار شونده و محکوم یعنی پرولتاریا نمی تواند از سلطه طبقه استثمار کننده و حاکم، یعنی بورژوازی، رهائی یابد مگر آن که در عین حال و برای همیشه تمام جامعه را از هر گونه استثمار و ستم و تقسیمات طبقاتی و مبارزه طبقاتی نجات بخشد.

به این فکر که به عقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش از سال ۱۸۴۵ به تدریج نزدیک می شدیم. این را که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم از روی کتاب من موسوم به "وضع طبقه کارگر انگلستان"<sup>۳\*</sup> به خوبی می توان فهمید ولی هنگامی که در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پرورانده بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده‌ام، برایم بیان داشت.

از پیشگفتار مشترکی که برای طبع آلمانی منتشره در سال ۱۸۷۲ نوشته‌ایم جملات زیرین را نقل میکنم:

"گرچه در عرض بیست و پنج سال اخیر شرایط و اوضاع قویاً تغییر یافته، با این همه، اصول کلی مسائلی که در این "مانیفست" شرح و بسط داده شده است رویهم رفته تا زمان حاضر نیز به صحت کامل خود باقی مانده است. در بعضی جاها شایسته بود اصلاحاتی به عمل آید. اجراء عملی این مسائل اصولی، همان طور که در خود "مانیفست" ذکر شده، همیشه و همه جا مربوط به شرایط تاریخی موجود است و به همین جهت برای آن اقدامات انقلابی که در پایان فصل دوم قید گردیده است به هیچوجه اهمیت مطلق نمی توان قائل شد. در شرایط امروزی شایسته بود که این قسمت، از بسی لحاظ به شکل دیگری بیان شود. نظر به تکامل فوق العاده صنایع معاصر در جریان سالهای ۱۸۴۸ به بعد و رشد سازمانهای حزبی طبقه کارگر که با این تکامل صنعتی همراه است<sup>۴\*</sup>؛ و نیز نظر به تجربیات عملی که اولاً در انقلاب فوریه و آن گاه به میزان بیشتری در کمون پاریس، یعنی هنگامی که برای نخستین بار مدت دو ماه پرولتاریا حکومت را به دست داشت، حاصل آمده؛ این برنامه اکنون در برخی قسمت‌ها کهنه شده است. به ویژه آن که کمون ثابت کرد که "طبقه کارگر نمی تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد". (رجوع کنید به ک. مارکس. جنگ داخلی در فرانسه. پیام شورای کل جمعیت بین المللی کارگران، چاپ آلمانی صفحه ۱۵، که در آنجا این فکر به طور کامل تری شرح و بسط داده شده است). به علاوه به خودی خود واضح است که انتقاد از نوشته‌های سوسیالیستی برای امروز ناقص است زیرا این انتقاد فقط تا سال ۱۸۴۷ را در بر میگیرد و نیز مسلم است که ملاحظات مربوط به مناسبات کمونیست‌ها با احزاب گوناگون اپوزیسیون (فصل چهارم)، گو این که رئوس مسائل آن حتی امروزه نیز به صحت خود باقی است، ولی باز برخی از جزئیات آن کهنه شده زیرا وضع سیاسی کاملاً تغییر کرده و تکامل تاریخی، اغلب احزابی را که از آنها نام برده شده از صفحه روزگار زدوده است.

با این وجود "مانیفست" سندی است تاریخی و ما دیگر خود را محق نمیدانیم که در آن تغییری وارد سازیم.

ترجمه کنونی متعلق به ساموئل مور است که قسمت عمده "کاپیتال" مارکس را ترجمه کرده است. ما مشترکاً آن را از نظر گذرانیدیم و من چند حاشیه توضیحی که دارای جنبه تاریخی است به آن افزودم.

فردریک انگلس

لندن، ۳۰ ژانویه ۱۸۸۸

## پیشگفتار چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰ (۲۱)

از زمانی که سطور فوق نگاشته شده است (۲۲) یک بار دیگر لازم آمد که "مانیفست" به زبان آلمانی چاپ شود و به علاوه برای خود "مانیفست" هم حوادث بسیاری رخ داده است که جا دارد در اینجا ذکری از آن به میان آوریم.

در سال ۱۸۸۲ در ژنو دومین ترجمه روسی که به وسیلهٔ ورا زاسولیچ انجام گرفته بود نشر یافت؛ پیش گفتار آن از طرف مارکس و من نوشته شد. متأسفانه متن دست نویس آلمانی را گم کرده‌ام (۲۳) و مجبورم آن را دوباره از روسی ترجمه کنم و این خود به اصل، اندکی صدمه میزند. پیش گفتار این است:

"نخستین چاپ روسی "مانیفست حزب کمونیست" ترجمهٔ باکونین، در آغاز سالهای شصت انتشار یافت؛ این نسخه در مطبعهٔ "ناقوس" به طبع رسیده بود. در آن هنگام چاپ روسی "مانیفست" در باختر می توانست تنها به مثابهٔ یک نوع طرفهٔ مطبوعاتی تلقی شود ولی اکنون دیگر یک چنین نظریه‌ای محال است. این که تا چه اندازه در آن هنگام (یعنی در دسامبر سال ۱۸۴۷) عرصهٔ شیوع جنبش پرولتاریا محدود بوده است موضوعی است که بهتر از همه آخرین فصل "مانیفست" تحت عنوان "مناسبات کمونیست‌ها در کشورهای مختلف با احزاب مختلف اپوزیسیون" نشان می‌دهد. اتفاقاً این فصل موضوع روسیه و ایالات متحدهٔ آمریکا را کسر دارد. این زمانی بود که روسیه آخرین ذخیرهٔ بزرگ همهٔ ارتجاع اروپا محسوب میشد و ایالات متحده آمریکا نیروهای اضافی پرولتاریای اروپا را از راه مهاجرت می‌بلعید. هر دو این کشورها به اروپا مواد خام تحویل میدادند و در عین حال بازار فروش فرآورده‌های صنعتی اروپا محسوب میشدند. در نتیجه هر دو آنها، در آن زمان هر یک به نحوی تکیه‌گاه نظام موجود اروپا بودند.

اکنون چقدر این وضع تغییر کرده است! مهاجرت اروپائیان همان عاملی بود که رشد عظیم کشاورزی را در آمریکای شمالی میسر ساخت و این کشاورزی با رقابت خویش اساس مالکیت بزرگ و کوچک ارضی اروپا را به لرزه در آورده است. به علاوه این مهاجرت به ایالات متحدهٔ آمریکا امکان داد به آن چنان حد و با چنان نیرو و جدیتی از منابع پر ثروت تکامل صنعتی خود بهره برداری کند که در مدتی کوتاه بایستی به انحصار صنعتی اروپای باختری و به ویژه انگلستان خاتمه دهد. این هر دو کیفیت به نوبهٔ خود به آمریکا نیز تأثیر انقلابی می‌بخشد. رقابت فارمهای بزرگ متدرجاً مالکیت کوچک و متوسط فلاحی فارم‌ها و پایهٔ کلیهٔ نظام سیاسی این کشور را مغلوب میسازد؛ در عین حال برای نخستین بار در مناطق صنعتی، جمعیت پرولتاریا رو به افزایش میرود و سرمایه به طور افسانه‌وار متمرکز می‌گردد.

حال به روسیه بپردازیم! در دوران انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹ نه تنها سلاطین اروپا بلکه بورژواهای اروپائی نیز تنها طریق نجات از دست پرولتاریا را، که تازه شروع به بیدار شدن کرده بود، مداخلهٔ روسیه می‌دانستند. تزار را سرکردهٔ ارتجاع اروپا اعلام نمودند. اکنون وی در گاتچینا، اسیر جنگی انقلاب است و روسیه طلایه‌دار جنبش انقلابی اروپاست.

وظیفهٔ "مانیفست کمونیستی" عبارت بود از اعلام نابودی آتی و احتراز ناپذیر مالکیت کنونی بورژوازی. ولی در روسیه، به موازات التهاب پُر تب و تاب سرمایه‌داری که با سرعت تمام در حال رشد و گسترش است و نیز به موازات مالکیت ارضی بورژوازی که فقط حالا در حال تکوین است ما بیش از نیمی از اراضی را در مالکیت اشتراکی دهقانان مشاهده می‌کنیم.

اکنون این سؤال پیش می‌آید: آیا آتشین روس - این شکل مالکیت اولیهٔ دسته جمعی زمین، که در حقیقت اینک به سختی مختل و خراب شده - می‌تواند بلاواسطه به شکل عالی یعنی به شکل

کمونیستی مالکیت زمین مبدل گردد؟ یا آن که برعکس باید بدو همان جریان تجزیه‌ای را ببیماید که مختص سیر تکامل تاریخی باختر است؟

تنها پاسخی که اکنون می‌توان به این سؤال داد این است: اگر انقلاب روسیه علامت شروع انقلاب پرولتاریای باختر بشود، به نحوی که هر دو یک دیگر را تکمیل کنند، در آن صورت مالکیت ارضی اشتراکی کنونی روسیه میتواند منشاء تکامل کمونیستی گردد".

کارل مارکس، فردریک انگلس

لندن، ۲۱ ژانویه سال ۱۸۸۲

قریب به همین ایام ترجمه جدید لهستانی در ژنو نشر یافت: "Manifest Kommunistyczny" سپس ترجمه تازه‌ای به زبان دانمارکی در "Social-demokratisk Bibliotek, Kobenhavn ۱۸۸۵" منتشر شد. متأسفانه این ترجمه کامل نیست و برخی قسمت‌های اساسی آن که گویا برای مترجم مشکل بوده است از قلم انداخته شده و به طور کلی در برخی قسمت‌ها آثار عدم دقت مشهود است و این نکته از آن نظر بیشتر مایه تأسف است که، اگر روی کاری که شده است قضاوت کنیم، معلوم میشود در صورتی که مترجم دقت بیشتری مبذول می‌داشت می‌توانست به نتایج ممتازی نائل آید.

در سال ۱۸۸۶ ترجمه جدیدی به زبان فرانسه در "Le Socialiste" پاریس انتشار یافت؛ در بین ترجمه‌هایی که تا امروز شده است، این بهترین ترجمه محسوب میشود.

در همان سال از روی همین ترجمه فرانسوی ترجمه‌ای به زبان اسپانیولی به عمل آمد که ابتدا در مجله "El Socialista" که در مادرید منتشر میشود و سپس به صورت رساله جداگانه‌ای چاپ شد:

"Manifiesto del Partido Comunista", por Carlos Marx y F. Engels

Madrid Administración de "El Socialista" Hernan Cortés

به عنوان یک نکته جالب لازم به ذکر میدانم که در سال ۱۸۸۷ دستنویس ترجمه ارمنی "مانیفست" به ناشری در قسطنطنیه تسلیم شد تا آن را به چاپ رساند؛ ولی این مرد حسابی جرأت نداشت چیزی را که نام مارکس بر روی آن است چاپ کند و بیشتر صلاح دانست که مترجم تألیف کتاب را به خود منتسب سازد ولی شخص اخیر با این پیشنهاد موافقت نکرد.

در انگلستان چند بار ترجمه‌های آمریکائی کم و بیش ناموثقی منتشر شد سرانجام در سال ۱۸۸۸ ترجمه موثقی منتشر شد. این ترجمه را دوست من ساموئل مور انجام داد و ما دو تن قبل از دادن به مطبعه آن را یک بار دیگر از نظر گذراندیم. عنوان آن چنین است:

"Manifiesto of the Communist Party, by Karl Marx and Frederick Engels. Authorized English Translation, edited and annotated by Frederick Engels. London, William Reeves ۱۸۵, Fleet st. E.C."

بعضی از ملاحظات که من برای آن ترجمه نوشته‌ام به چاپ فعلی ضمیمه است. "مانیفست" برای خود دارای سرنوشتی است. هنگامی که "مانیفست" انتشار یافت پیشگامان سوسیالیسم علمی، که در آن هنگام تعدادشان کم بود، آن را با شور و شغف فراوانی استقبال کردند (و این موضوع را ترجمه‌هایی که در پیشگفتار اول از آنها نام برده‌ایم ثابت میکند) ولی بزودی ارتجاعی که بر اثر شکست کارگران پاریس در ژوئن ۱۸۴۸ آغاز گردید مانیفست را در طاق نسیان گذاشت و سرانجام این کتاب در نتیجه محکومیت کمونیست‌های کلنی در نوامبر سال ۱۸۵۲ "طبق موازین قانونی"، غیر قانونی اعلام گردید. جنبش کارگری که با انقلاب فوریه مربوط بود از صحنه اجتماعی ناپدید گشت و "مانیفست" نیز همراه این جنبش از میدان بیرون رفت.



هنگامی که طبقه کارگر اروپا مجدداً به اندازه کافی نیرو گرفت تا هجوم تازه‌ای را بر ضد حاکمیت طبقات حاکمه آغاز کند "جمعیت بین‌المللی کارگران" ظهور کرد. هدف جمعیت این بود که کلیه نیروهای مبارز طبقه کارگر اروپا و آمریکا را در ارتش بزرگ واحدی گرد آورد به همین جهت این جمعیت نمی توانست بلاواسطه طبق اصول مشروحه در "مانیفست" دست به کار شود، بلکه می بایستی آن چنان برنامه‌ای داشته باشد که در را به روی تردیونیه‌های انگلیسی و پرودونیست‌های فرانسوی و بلژیکی و ایتالیایی و اسپانیایی و لاسالین‌های آلمانی\*۵ نیندد. این برنامه - یعنی مقدمه آئین‌نامه بین‌الملل را - مارکس با چنان استادی نگاشت که حتی باکونین و آناشویست‌ها نیز به این استادی اذعان کردند. مارکس به پیروزی نهائی اصول مشروحه در "مانیفست" اطمینان راسخ داشت و کاملاً متکی به رشد فکری طبقه کارگر بود، رشدی که می بایستی ثمره حتمی فعالیت مشترک و تبادل آراء باشد. حوادث و زیر و بم‌های مبارزه بر ضد سرمایه - و ضمناً شکست‌ها پیش از فتح‌ها - نمی توانست به کارگران نشان ندهد که تا چه اندازه آن وسائل اکسیرمانندی که تا آن زمان از آن پیروی می کردند، بی پر و پا است، و نمی توانست مغزهای آنان را برای درک کامل تر شرایط واقعی رهایی طبقه کارگر آماده‌تر نکند. حق هم به جانب مارکس بود. هنگامی که بین‌الملل در سال ۱۸۷۴ منحل شد، طبقه کارگر به کلی با آن چه در آغاز تشکیل بین‌الملل، یعنی در سال ۱۸۶۴، بود تفاوت داشت. پرودونیسم کشورهای رومن و لاسالیانیسم خاص آلمان در حال احتضار بود و حتی تردیونیه‌های مافوق محافظه کار انگلیسی تدریجاً به جانی رسیدند که در سال ۱۸۸۷ رئیس کنگره آنها در سوانس توانست از جانب آنها بگوید: "دیگر ما از سوسیالیسم قاره وحشتی نداریم". و اما در سال ۱۸۸۷ سوسیالیسم قاره تقریباً منحصر به تئوری بود که در "مانیفست" تشریح شده است. بدین ترتیب تاریخ "مانیفست" تا حدودی تاریخ جنبش معاصر کارگری را، از سال ۱۸۴۸ به بعد، منعکس میکند. در حال حاضر این اثر در میان نوشته‌های سوسیالیستی بدون تردید رایج‌ترین و بین‌المللی‌ترین آثار است و برنامه مشترک توده‌های چندین میلیونی کارگران کلیه کشورها از سبیری تا کالیفرنیا است.

با این وجود هنگام نشر این کتاب نمی توانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیست به دو نوع اشخاص اطلاق میشد: یکی به طرفداران مکاتب مختلف تخیلی مخصوصاً به طرفداران اُون (Robert Owen) در انگلستان و فوریه در فرانسه که هر دو آنها در همان موقع به صورت طریقت‌های محدودی درآمد و بتدریج در حال زوال بودند. و دیگری به انواع افسونگران اجتماعی که وعده میکردند بی آن که کوچک ترین ضرری به سرمایه و سود آن وارد کنند مصائب اجتماعی را به وسیله انواع وسائل اکسیرمانند و وصله‌کارهای گوناگون چاره کنند. در هر دو حالت آنها افرادی بودند که در خارج جنبش کارگری قرار داشتند و دیدگان خود را بیشتر به طبقات "تحصیل کرده" دوخته و از آنها کمک می طلبیدند؛ و برعکس، آن قسمت از طبقه کارگر که به غیر کافی بودن کودتاهای صرفاً سیاسی معتقد شده و خواهان تغییر اساسی اجتماع بود، در آن ایام خود را کمونیست می خواند. این یک کمونیسم خام و صرفاً غریزی و از بسیاری لحاظ زمخت ولی به اندازه کافی نیرومند بود برای آن که دو سیستم کمونیسم تخیلی یعنی کمونیسم "ایکاری" متعلق به کابه را در فرانسه و کمونیسم وایتلینگ را در آلمان به وجود آورد. در سال ۱۸۴۷ سوسیالیسم جنبش بورژوازی بود و کمونیسم - جنبش کارگری. سوسیالیسم دست کم در قاره کاملاً برازنده شمرده میشد ولی کمونیسم درست برعکس. و از آنجا که ما از همان موقع عقیده راسخی داشتیم به این که "نجات طبقه کارگر فقط می تواند به دست خود طبقه کارگر صورت گیرد" در انتخاب یکی از این دو نام حتی لحظه‌ای هم تردید را جاز ندیدیم و از آن به بعد نیز هرگز به فکر ما خطور نکرد که از این نام انصراف جوییم.

"پرولتارهای جهان متحد شوید!" وقتی که ما چهل و دو سال پیش، در آستانه انقلاب پاریس، یعنی اولین انقلابی که پرولتاریا در آن با مطالبات خاص خود شرکت نمود، این صلا را در جهان در انداختیم تنها چند بانگ معدود به ندای ما پاسخ داد. ولی در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ پرولتارهای اکثر کشورهای اروپای باختری در جمعیت بین‌المللی کارگران، که خاطره پر افتخار آن پیوسته پایدار خواهد ماند، متحد شدند. درست است که خود بین‌الملل روبهم رفته تنها نه سال زندگی کرد ولی این که اتحاد جاوید پرولتارهای همه کشورهای، که شالوده آن را این بین‌الملل ریخته است، هنوز باقی است و حتی استوارتر هم شده است، موضوعی است که وضع کنونی بهترین شاهد آن است. زیرا امروز، در

لحظه‌ای که این سطور را می‌نگارم، پرولتاریای اروپا و آمریکا نیروهای خود را برای اولین بار به صورت ارتش واحدی در زیر پرچم واحد و به خاطر نزدیک ترین هدف واحد گرد آمده است، سان می‌بیند. این هدف عبارت است از قانونی کردن هشت ساعت کار طبیعی روزانه که آن را حتی در سال ۱۸۶۶ کنگره بین‌الملل در ژنو و سپس بار دیگر کنگره کارگران پاریس در سال ۱۸۸۹ اعلام داشته است. منظره امروز به سرمایه‌داران و مالکین همه جهان نشان خواهد داد که پرولتارهای همه کشورها اکنون واقعاً متحد شده‌اند.

ایکاش مارکس اکنون در کنار من بود تا این منظره را به چشم خود می‌دید!

ف. انگلس

لندن، اول ماه مه سال ۱۸۹۰

### پیشگفتار چاپ لهستانی سال ۱۸۹۲ (۲۵)

خود این حقیقت که چاپ تازه‌ای از "مانیفست کمونیستی" به زبان لهستانی ضروری شده است، اجازه می‌دهد نتیجه‌گیری‌های چندی بشود:

مقدم بر همه شایان ذکر است که "مانیفست" در این اواخر به یک نوع نمودار رشد صنایع بزرگ قاره اروپا مبدل شده است. به همان میزان که در کشور معینی صنایع بزرگ رشد و توسعه یابد در بین کارگران این کشور میل به آگاهی از وضع خود به عنوان طبقه کارگر در قبال طبقات دارا، تقویت می‌گردد؛ جنبش سوسیالیستی در میان آنها دامنه می‌گیرد و تقاضای "مانیفست" فزونی می‌یابد. بدین ترتیب از روی مقدار نسخ منتشره "مانیفست" به زبان یک کشور معین، می‌توان به طور نسبتاً دقیق نه تنها وضع جنبش کارگری بلکه حتی درجه تکامل صنایع بزرگ این کشور را نیز معین کرد.

به همین جهت طبع جدید "مانیفست" به زبان لهستانی حاکی از ترقی قطعی صنایع لهستان است. و این که در واقع چنین پیشرفتی در عرض ده سالی که از انتشار آخرین طبع این کتاب گذشته، انجام گرفته است، به هیچ وجه نمی‌تواند مورد تردید قرار گیرد. کشور سلطنتی لهستان، لهستان کنگره‌ای (۲۶) یک ناحیه صنعتی مهم امپراتوری روسیه شده است. در حالی که صنایع عمده روسیه در نقاط مختلفی پراکنده است - قسمتی در خلیج فنلاند، قسمت دیگر در مرکز (مسکو، ولادیمیر)، قسمت سوم در سواحل دریای سیاه و دریای آزوف و غیره - صنایع لهستان در یک عرصه نسبتاً محدودی متمرکز شده و هم از مزایا و هم از معایب یک چنین تمرکزی برخوردار است. کارخانه‌داران رقابت کننده روسی وقتی به مزایای این تمرکز اقرار کردند که، با وجود میل آتشین به روسی کردن لهستان، تقاضا نمودند بر ضد لهستان عوارض و حقوق گمرکی وضع شود. و اما معایب آن خواه برای صاحبان صنایع لهستانی و خواه برای دولت روسیه عبارت از این است که افکار سوسیالیستی بین کارگران لهستان با سرعت انتشار می‌یابد و تقاضای "مانیفست" روزافزون است.

ولی این تکامل سریع صنایع لهستان، که از میزان صنایع روسیه بالاتر رفته است به نوبه خود دلیل تازه‌ای بر نیروی حیاتی پایان ناپذیر ملت لهستان و ضامن جدیدی برای استقرار حاکمیت ملی لهستان در آینده است. و احیاء یک لهستان مقتدر و مستقل هم امری است که نه تنها مربوط به خود لهستانیان بلکه مربوط به همه ما. همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملت‌ها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد. انقلاب ۱۸۴۸ که در جریان آن مجاهدین پرولتاریا ناچار شدند در زیر لوای پرولتاریا، در ماهیت امر، کار بورژوازی را انجام دهند، در عین

حال به دست مجریان وصایای خود - یعنی لوئی بناپارت و بیسمارک - به استقلال ایتالیا و آلمان و مجارستان جامه عمل پوشاند. ولی لهستان را، که از سال ۱۷۹۲ بیش از مجموع این سه کشور برای انقلاب خدمت کرده بود هنگامی که در سال ۱۸۶۳ در منگنه نیروهای روسیه، که ده برابر نیروی لهستان بود، ذلیل و ناتوان گردیده بود، به حال خود گذاشتند. اشراف نتوانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آن را دوباره به دست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حداقل علی‌السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. این استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می تواند به دست آورد و اگر به دست آورد استقلال در دست‌های او مأمون و مضمون خواهد بود، زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا به همان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی.

ف. انگلس

لندن، ۱۰ فوریه ۱۸۹۲

### پیشگفتار چاپ ایتالیائی سال ۱۸۹۳ (۲۷)

به خواننده ایتالیائی

انتشار "مانیفست حزب کمونیست" تقریباً به طور دقیقی مصادف شد با روز ۱۸ مارس ۱۸۴۸ یعنی روزهای انقلابهای میلان و برلن یا قیام مسلحانه دو ملت، ایتالیا و آلمان که یکی از آنها در مرکز قاره اروپا و دیگری در مرکز کشورهای مدیترانه قرار دارد؛ این دو ملت تا آن زمان بر اثر تفرقه و پراکندگی و مناقشات داخلی ضعیف شده و به همین سبب تحت سیطره بیگانگان قرار گرفته بودند. اگر ایتالیا تابع امپراتور اتریش بود آلمان نیز زیر یوغ تزار کل روسیه قرار داشت، که اگر چه به شکل غیر مستقیم تر ولی در هر صورت کمتر از اسارت ایتالیا محسوس نبود. عواقب حوادث ۱۸ مارس ۱۸۴۸ ایتالیا و آلمان را از این ننگ رهائی بخشید؛ اگر طی سالیان بین ۱۸۴۸ تا ۱۸۷۱ این دو ملت کبیر قائم به ذات شدند و استقلال هر یک از آنها به نحوی مستقر گشت، این بدان جهت بود که، به قول کارل مارکس، همان کسانی که انقلاب ۱۸۴۸ را سرکوب کردند علی رغم اراده خویش به مجریان وصایای آن مبدل گردیدند (۲۸).

همه جا این انقلاب را طبقه کارگر انجام داد؛ طبقه کارگر بود که باریکادها در خیابان برپا می‌کرد و جان خود را نثار می نمود. ولی تنها کارگران پاریس بودند که از برانداختن حکومت، منظور کاملاً روشنی داشتند و آن عبارت بود از برانداختن نظام بورژوازی. اما، با آن که آنها از تضاد ناگزیری که بین طبقه آنها و بورژوازی وجود داشت به خوبی با خبر بودند، معهذاً نه تکامل اقتصادی کشور و نه سطح تفکر توده کارگران فرانسوی هیچ کدام هنوز به آن پایه نرسیده بود که تجدید نظام اجتماعی را میسر و ممکن گرداند. به همین جهت ثمرات انقلاب را در ماهیت امر طبقه سرمایه‌داران به چنگ آورد. در کشورهای دیگر نیز مانند ایتالیا و آلمان و اتریش، کارگران از همان ابتدا تنها عملشان این بود که به بورژوازی کمک کردند تا حاکمیت را به دست گیرد. ولی در هیچ کشوری سیادت بورژوازی بدون استقلال ملی میسر نیست. به همین جهت انقلاب ۱۸۴۸ می بایستی به وحدت و استقلال آن مللی که تا آن زمان فاقد چنین وحدت و استقلالی بودند، یعنی ایتالیا و آلمان و مجارستان، منجر گردد. حال نوبت به لهستان رسیده است. بدین ترتیب، اگر هم انقلاب سال ۱۸۴۸ انقلاب سوسیالیستی نبود ولی جاده این انقلاب را کوید و زمینه را برایش مهیا ساخت. نظام بورژوازی که در همه کشورهای مسیب رونق و اعتلای صنایع عظیم شده، در عین حال در عرض ۴۵ سال اخیر همه جا پرولتاریای انبوه و مجتمع و نیرومندی را ایجاد کرده است. بدین سان، به قول "مانیفست" نظام بورژوازی گورکن خود را به وجود

آورده است. بدون استقرار استقلال و وحدت هر یک از ملل، نه یگانگی بین‌المللی پرولتاریا ممکن است و نه همکاری مسالمت‌آمیز و آگاهانه این ملل برای نیل به هدفهای مشترک. برای آزمایش این سخن سعی کنید یکی از اقدامات و عملیات مشترک بین‌المللی کارگران ایتالیائی و مجار و آلمانی و لهستانی و روس را در شرایط سیاسی قبل از سال ۱۸۴۸ در نظر خود مجسم کنید! پس نبردهای سال ۱۸۴۸ بیهوده نبوده است. این چهل و پنج سالی هم که ما را از این دوران انقلابی دور می‌گرداند بیهوده نگذشته است. ثمرات آن در حال نضج است و من فقط مایل بودم که انتشار این ترجمه ایتالیائی مبشر خوش قدم پیروزی پرولتاریای ایتالیا باشد، همان طور که انتشار اصل کتاب، مبشر انقلاب جهانی بود.

"مانیفست" با عدالت و انصاف تمام حق آن نقش انقلابی را که سرمایه‌داری در گذشته ایفاء کرد، ادا میکند. نخستین ملت سرمایه‌داری ایتالیا بود. پایان قرون وسطای فئودالی و آغاز دوران معاصر سرمایه‌داری در سیمای با عظمتی مجسم میشود. این سیما - دانته ایتالیایی، آخرین شاعر قرون وسطی و در عین حال نخستین شاعر عصر جدید است. اکنون نیز مانند سال ۱۳۰۰ عصر تاریخی نوین آغاز میشود. آیا ایتالیا، دانته جدیدی که ساعت تولد این عصر جدید، یعنی عصر پرولتاری را توفیق کند، به ما خواهد داد؟

فردریک انگلس

لندن، اول فوریه سال ۱۸۹۳

فصلنامه‌های فلسفی  
خلق ایران

## مانیفست حزب کمونیست (۱)

نوشته شده در دسامبر ۱۸۴۷ و متن اصلی بزبان آلمانی ژانویه ۱۸۴۸.

در فوریه ۱۸۴۸ در لندن نخستین بار بصورت جزوه ای بطبع رسید.

شبهی اروپا را مضطرب می کند - شبیح کمونیسم. همه نیروهای اروپای کهن: پاپ و تزار، مترنیخ و گیزو، رادیکال های فرانسوی و جاسوسان پلیس آلمان، برای طرد این شبیح وارد یک اتحاد مقدس شده اند.

کجا است آن حزب اپوزیسیونی که توسط مخالفینش که بر مسند قدرت نشسته اند، به خاطر داشتن تمایلات کمونیستی، تقبیح نشده باشد؟ کجاست آن اپوزیسیونی که به نوبه خود، داغ اتهام کمونیسم را خواه بر احزاب اپوزیسیون پیشرفته تر از خود و خواه بر دشمنان مرتجع خویش نزده باشد؟ از این امر دو نتیجه حاصل می شود:

۱- همه قدرت های اروپا اکنون دیگر کمونیسم را به مثابه یک قدرت تلقی می کنند.

۲- حالا دیگر وقت آن کاملاً فرا رسیده است که کمونیست ها نظریات، مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا به چاپ برسانند و افسانه کودکستانی شبیح کمونیسم را با مانیفست خود حزب، جواب دهند.

بدین منظور، کمونیست های ملیت های گوناگونی در لندن گرد هم آمدند و "مانیفست" زیرین را طرح ریزی کردند تا به زبان های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، ایتالیائی، هلندی و دانمارکی انتشار یابد.

### ۱- بورژواها و پرولتارها\*

تاریخ کلیه جامعه هائی که تا کنون وجود داشته<sup>۷</sup>\* تاریخ مبارزه طبقاتی است.

مرد آزاد و بنده، پاتریسین و پلبین، مالک و سرف، استادکارو شاگرد - خلاصه ستمگر و ستمکش با یک دیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلاانقطاع، گاه نهان و گاه آشکار، مبارزه ای که هر بار یا به تحول انقلابی سازمان سراسر جامعه و یا به فناى مشترک طبقات متخاصم ختم می گردید، دست زده اند.

در نخستین ادوار تاریخ، تقریباً در همه جا ما شاهد تقسیم کامل جامعه به صنوف مختلف یا درجه بندی گوناگونی از مقامات گوناگون اجتماعی هستیم. در رم قدیم ما به پاتریسین ها، شوالیه ها، پلبین ها، بردگان و در قرون وسطی، به اربابان فئودال، واسالها، استادکاران<sup>۸</sup> \* ، شاگردان و سرفها برخورد می کنیم و در ضمن تقریباً در همه این طبقات نیز درجه بندی خاصی وجود دارد.

جامعه نوین بورژوازی، که از درون جامعه زوال یافته فئودال برون آمده، تضاد طبقاتی را از میان نبرده است، بلکه تنها طبقات نوین، شرایط نوین جور و ستم و اشکال نوین مبارزه را جانشین اشکال و شرایط کهن ساخته است.

ولی دوران ما، یعنی دوران بورژوازی، دارای این صفت مشخصه است که تضاد طبقاتی را ساده کرده است: سراسر جامعه بیش از پیش به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در برابر یک دیگر ایستاده‌اند تقسیم می‌شود: بورژوازی و پرولتاریا.

از سرفهای قرون وسطی اهالی آزاد نخستین شهرها پدید آمدند؛ از این صنف شهرنشینان آزاد نخستین عناصر بورژوازی نشو و نما یافتند.

کشف آمریکا و راه دریائی دور آفریقا، برای بورژوازی، که در حال ارتقاء بود، زمینه تازه‌ای به وجود آورد. بازار هند شرقی و چین و استعمار آمریکا، مبادله با مستعمرات، افزایش وسائل مبادله و کالاها به طور عموم، به بازرگانی و دریانوردی و صنایع چنان تکانی داد که تا آن زمان بی سابقه بود و بدینسان تکامل سریع عناصر انقلابی جامعه فئودال را که در حال انحطاط و سقوط بود، موجب گردید.

شیوه پیشین فئودالی یا صنفی تولید اکنون دیگر تقاضا را، که به موازات بازارهای جدید در کار افزایش بود، نمی توانست تکافو کند، جای آن را صنعت یدی گرفت. استادان کارگاه به وسیله صنف متوسط صنعتی رانده شدند؛ تقسیم کار بین سازمانهای حرفه‌ای گوناگون از میان رفت و جای خود را به تقسیم کار در هر یک از کارگاه‌های جداگانه داد.

اما بازارها دائماً در حال رشد و تقاضا پیوسته در حال افزایش بود. صنعت یدی هم دیگر از عهده تکافوی آن بر نمی آمد. آن گاه بخار و ماشین در تولید صنعتی انقلابی ایجاد کردند. صنایع بزرگ جدید جای صنعت یدی را گرفت و جای صنف متوسط صنعتی را میلیونرهای صنعتی، سرکردگان لشگرهای کامل صنعتی، یعنی بورژواهای نوین گرفتند.

صنایع بزرگ، بازار جهانی را، که کشف آمریکا آن را زمینه چینی کرده بود، به وجود آورد. بازار جهانی به تجارت و دریانوردی و ارتباط از راه خشکی بسط فوق العاده‌ای داد. این امر به نوبه خود در توسعه صنایع تأثیر کرد و به همان نسبتی که صنایع و کشتی‌رانی و راه آهن بسط می یافت، بورژوازی نیز رشد و تکامل می پذیرفت و بر سرمایه‌های خویش می افزود و همه طبقاتی را که بازماندگان قرون وسطی بودند به عقب میراند.

بدین ترتیب مشاهده می کنیم که بورژوازی نوین خود محصول یک جریان تکامل طولانی و یک رشته تحولات در شیوه تولید و مبادله است.

هر یک از این مراحل تکامل بورژوازی، کامیابی سیاسی مربوطه‌ای را<sup>۹\*</sup> از پی داشت. بورژوازی که هنگام تسلط اربابان فئودال صنفی، ستمکش بود در کمون<sup>۱۰\*</sup> به صورت جمعیتی مسلح و حاکم بر خویش در آمد، در اینجا - جمهوری مستقل شهری بود<sup>۱۱\*</sup> و در آنجا - "صنف سومی" که به سلطنت مالیات می پرداخت<sup>۱۲\*</sup> و سپس در دوره صنعت یدی در سلطنت‌های صنفی یا مطلقه، حریف اشرافیت گردید و به طور کلی پایه اساسی سلطنت‌های بزرگ قرار گرفت، و سرانجام پس از استقرار صنایع بزرگ و بازار جهانی، در دولت انتخابی نوین برای خویش سلطه سیاسی منحصر به فرد به دست آورد. قدرت دولتی نوین فقط کمیته‌ای است که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره مینماید.

بورژوازی در تاریخ نقش فوق العاده انقلابی ایفا نموده است.

بورژوازی، هر جا که به قدرت رسید، کلیه مناسبات فئودالی پادشاهی و احساساتی را بر هم زد. پیوندهای رنگارنگ فئودالی را که انسان را به "مخدومین طبیعی" خویش وابسته می ساخت، بیرحمانه از هم گسست و بین آدمیان پیوند دیگری، جز پیوند نفع صرف و "نقدینه" بی عاطفه باقی

نگداشت. هیجان مقدس جذبه مذهبی و جوش و خروش شوالیه مآبانه و شیوه احساساتی تنگ نظرانه را در آبهای یخ زده حسابگریهای خودپرستانه خویش غرق ساخت. وی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله‌ای بدل ساخت و به جای آزادیهای بی شمار عطا شده یا از روی استحقاق به کف آمده، تنها آزادی عاری از وجدان تجارت را برقرار ساخت و در یک کلمه، به جای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه‌ای را رایج گردانید.

بورژوازی انواع فعالیت‌هایی را که تا این هنگام حرمتی داشتند و بدانها با خوفی زاهدانه می‌نگریستند، از هاله مقدس خویش محروم کرد. پزشک و دادرس و کشیش و شاعر و دانشمند را به مزدوران جیره خوار مبدل ساخت.

بورژوازی پوشش عاطفه آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آن را به مناسبات صرفاً پولی تبدیل نمود.

بورژوازی آشکار ساخت که چگونه لختی و تن‌آسائی، مکمل برارنده قدرت نمائی‌های خشونت آمیز قرون وسطائی بود، همان قدرت نمائی که مرتجعین تا بدین حد ستاینده‌اش هستند. وی برای نخستین بار نشان داد که فعالیت آدمی مستعد ایجاد چه چیزهاست و عجایبی از هنر پدید آورد، که به کلی غیر از اهرام مصر و لوله‌های آب رم و کاتدرالهای گتی است؛ لشگرکشی‌هایی انجام داد که بالمره از مهاجرتهای اقوام و قبایل و محاریات صلیبی متمایز است.

بورژوازی، بدون ایجاد تحولات دائمی در افزارهای تولید و بنابراین بدون انقلابی کردن مناسبات تولید و هم چنین مجموع مناسبات اجتماعی، نمی‌تواند وجود داشته باشد. و حال آن که بر عکس اولین شرط وجود کلیه طبقات صنعتی سابق ۱۳\*، عبارت از نگاهداری بلا تغییر طرز کهنه تولید بود. تحولات لاینقطع در تولید، تزلزل بلانقطاع کلیه اوضاع و احوال اجتماعی و عدم اطمینان دائمی و جنبش همیشگی دوران بورژوازی را از کلیه ادوار سابق مشخص می‌سازد. کلیه مناسبات خشکیده و زنگ زده، با همه آن تصورات و نظریات مقدس و کهن سالی که در التزام خویش داشتند، محو می‌گردند، و آن چه که تازه ساخته شده، پیش از آن که جانی بگیرد کهنه شده است. آن چه که صنفی و راکد است، معدوم می‌گردد، آن چه که مقدس است از قدس خود عاری می‌شود و سرانجام انسانها ناگزیر میشوند به وضع زندگی و روابط متقابله خویش با دیدگانی هشیار بنگرند.

نیاز به یک بازار دائم‌التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین می‌کشاند. همه جا باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود و با همه جا رابطه برقرار سازد.

بورژوازی از طریق بهره‌کشی از بازار جهانی به تولید و مصرف همه کشورهای جنبه جهان وطنی داد و علی‌رغم آه و اسف فراوان مرتجعین، صنایع را از قالب ملی بیرون کشید. رشته‌های صنایع سالخورده ملی از میان رفته و هر روز نیز در حال از بین رفتن است. جای آنها را رشته‌های نوین صنایع که رواجشان برای کلیه ملل متمدن امری حیاتی است می‌گیرد، - رشته‌هایی که مواد خامش دیگر در درون کشور نیست، بلکه از دورترین مناطق کره زمین فراهم می‌شود، رشته‌هایی که محصول کارخانه‌هایش نه در کشور معین، بلکه در همه دنیا به مصرف می‌رسد. به جای نیازمندیهای سابق، که با محصولات صنعتی محلی ارضاء می‌گردید، اینک حوایج نوین بروز میکند که برای ارضاء آنها محصول ممالک دور دست و اقالیم گوناگون لازم است. جای عزالت جوئی ملی و محلی کهن و اکتفاء به محصولات تولیدی خودی را رفت و آمد و ارتباط همه جانبه و وابستگی همه جانبه ملل با یک دیگر می‌گیرد. وضع در مورد تولید معنویات نیز همانند وضع در مورد تولید مادیات است. ثمرات فعالیت معنوی ملل جداگانه به ملک مشترکی مبدل می‌گردد. شیوه یک جانبه و محدودیت ملی پیش از پیش محال و از ادبیات گوناگون ملی و محلی یک ادبیات جهانی ۱۴\* ساخته میشود.

بورژوازی، از طریق تکمیل سریع کلیه ابزارهای تولید و از طریق تسهیل بی حد و اندازه وسائل ارتباط، همه و حتی وحشی‌ترین ملل را به سوی تمدن می‌کشاند. بهای ارزان کالاهای بورژوازی، همان

تویخانه سنگینی است که با آن هر گونه دیوارهای چین را در هم می کوبد و لجوجانه ترین کینه‌های وحشیان نسبت به بیگانگان را وادار به تسلیم می سازد. وی ملت‌ها را ناگزیر میکند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند و آن چه را که به اصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. خلاصه آن که جهانی هم شکل و همانند خویش می آفریند.

بورژوازی، ده را تابع سیادت شهر ساخت. شهرهای کلان به وجود آورد، بر تعداد نفوس شهر نسبت به نفوس ده به میزان شگرفی افزود و بدین سان بخش مهمی از اهالی را از بلاهت زندگی ده بیرون کشید. به همان شیوه که ده را تابع سیادت شهر ساخت، کشورهای وحشی و نیمه وحشی را نیز وابسته کشورهای متمدن و ملت‌های فلاحت پیشه را وابسته ملل بورژوا و خاور را وابسته باختر نمود.

بورژوازی بیش از پیش از پیکان‌های پراکنندگی و وسائل تولید و مالکیت و نفوس را مرتفع می سازد. وی نفوس را مجتمع ساخته است، و وسائل تولید را متمرکز نموده و مالکیت را در دست عده کمی متمرکز بخشیده است. نتیجه فحری این وضع متمرکز سیاسی است. شهرستانهای مستقل که تنها بین خود روابط اتحادی داشتند و دارای منافع و قوانین و حکومت‌ها و مقررات و گمرکی مختلف بودند، به صورت یک ملت واحد، حکومت واحد، قانون‌گذاری واحد و منافع ملی طبقاتی واحد و مرزهای گمرکی واحد درآمدند.

بورژوازی در عرض مدت کمتر از صد سال سیادت طبقاتی خود، آن چنان نیروهای تولیدی پدید آورد که از لحاظ کمیت و عظمت بالاتر از آن چیزی است که همه نسل‌های گذشته جمعاً به وجود آورده‌اند. رام ساختن قوای طبیعت، تولید ماشینی، به کار بردن شیمی در صنایع و کشاورزی، کشتیرانی، راه آهن، تلگراف برقی، مزروع ساختن یک سلسله از بخش‌های جهان، قابل کشتیرانی کردن رودها، پیدایش توده‌هایی از جمعیت که گوئی از اعماق زمین می جوشند... کدام یک از اعصار گذشته می توانستند حدس بزنند که در بطن کار اجتماعی یک چنین نیروی تولیدی مکنون است!

بدین سان مشاهده کردیم که وسائل تولید و مبادله‌ای که بورژوازی بر بنیاد آن استقرار یافت، در جامعه فئودال ایجاد شده بود. در مرحله معینی از رشد این وسائل تولید و مبادله، مناسباتی که در داخل آن تولید و مبادله جامعه فئودالی انجام پذیرفت یعنی سازمان فئودالی کشاورزی و صنایع، و یا به عبارت دیگر، مناسبات فئودالی مالکیت، دیگر مطابقت خود را با نیروهای مولده‌ای که رشد یافته بودند از دست دادند، و به جای آن که تولید را پیشرفت دهند سد راه آن شدند\* و به پابند آن مبدل گردیدند. می بایستی آنها را خرد کرد و خرد هم شدند.

رقابت آزاد و سازمان اجتماعی و سیاسی متناسب با آن، همراه تسلط اقتصادی و سیاسی طبقه بورژوازی جانشین آنها شد.

نظیر همین جریان نیز در برابر دیدگان ما انجام می پذیرد. جامعه نوین بورژوازی، با روابط بورژوازی تولید و مبادله و با مناسبات بورژوازی مالکیت آن، جامعه‌ای که گوئی سحرآسا چنین وسائل نیرومند تولید و مبادله را به وجود آورده است، اکنون شبیه جادوگری است که خود از عهده اداره و رام کردن آن قوای تحت‌الارضی که با افسون خود احضار نموده است بر نمی آید. حال دیگر یک چند ده سال است که تاریخ صنایع و بازرگانی تنها عبارت است از تاریخ طغیان نیروهای مولده معاصر بر ضد آن مناسبات مالکیتی که شرط هستی بورژوازی و سلطه اوست. کافی است به بحرانهای تجارتی اشاره کنیم که با تکرار ادواری خویش و به نحوی همواره تهدید آمیزتر هستی تمام جامعه بورژوازی را در معرض فنا قرار میدهند. در مواقع بحران تجارتی هر بار نه تنها بخش هنگفتی از کالاهای ساخته شده، بلکه حتی نیروهای مولده‌ای که به وجود آمده‌اند نیز نابود می گردد. هنگام بحرانها یک بیماری همگانی اجتماعی پدید میشود که تصور آن برای مردم اعصار گذشته نامعقول به نظر می رسید، و آن بیماری همگانی اضافه تولید است. جامعه ناگهان به قهقرا باز می‌گردد و بختاً به حال بربریت دچار میشود، گوئی قحط و غلا و جنگ عمومی خانمانسوزی او را از همه وسائل زندگی محروم ساخته است؛ پنداری که صنایع و بازرگانی نابود شده است. چرا؟ برای آن که جامعه بیش از حد تمدن، بیش از حد وسائل زندگی بیش از حد صنایع و بازرگانی در اختیار خویش دارد. نیروهای مولده‌ای که در اختیار اوست، دیگر به کار تکامل



تمدن بورژوازی\*۱۶ و مناسبات بورژوازی مالکیت نمی خورد؛ برعکس، آن نیروها برای این مناسبات بسی عظیم شده‌اند و مناسبات بورژوازی، نشو و نما می‌کنند، آن گاه سراسر جامعه بورژوازی را دچار پریشانی و اختلال می‌نمایند و هستی مالکیت بورژوازی را دستخوش خطر می‌سازند. دایره مناسبات بورژوازی بیش از آن تنگ شده است که بتواند ثروتی را که آفریده خود اوست در خویش بگنجاند. از چه طریقی بورژوازی بحران را دفع میکند؟ از طرفی به وسیله محو اجباری توده‌های تمام و کمالی از نیروهای مولده و از طرف دیگر به وسیله تسخیر بازارهای تازه و بهره‌کشی بیشتری از بازارهای کهنه. و بالاخره از چه راه؟ از این راه که بحرانهای وسیع تر و مخرب تری را آماده میکند و از وسائل جلوگیری از آنها نیز می‌کاهد.

سلاحی که بورژوازی با آن فنودالیسم را واژگون ساخت، اکنون بر ضد خود بورژوازی متوجه است.

ولی بورژوازی نه تنها سلاحی را حدادی کرد که هلاکش خواهد ساخت، بلکه مردمی را که این سلاح را به سوی او متوجه خواهند نمود، یعنی کارگران نوین یا پرولتارها را نیز به وجود آورد.

به همان نسبتی که بورژوازی، یعنی سرمایه، رشد می‌پذیرد، پرولتاریا، یعنی طبقه کارگر معاصر نیز رشد می‌یابد. اینان تنها زمانی می‌توانند زندگی کنند که کاری به دست آورند و فقط هنگامی می‌توانند کاری به دست آورند که کارشان بر سرمایه بیافزاید. این کارگران، که مجبورند فرد فرد خود را به فروش رسانند، کالائی هستند مانند هر کالای دیگر، و به همین جهت نیز دستخوش کلیه حوادث رقابت و نوسانات بازارند.

بر اثر توسعه استعمال ماشین و تقسیم کار، کار پرولتاریا هر گونه جنبه مستقلانه خود را از دست داده و در نتیجه لطف کار نیز برای کارگر از بین رفته است. کارگر به زائده ساده ماشین مبدل می‌گردد و از وی فقط ساده‌ترین و یکنواخت‌ترین شیوه‌هایی را می‌خواهند که آسان‌تر از همه فراگرفته میشود. بدین جهت مصارفی که برای کارگر میشود تنها منحصر می‌گردد به تهیه وسائل معیشتی که برای حفظ خودش و بقاء نسلش ضروری است. و بهای یک کالا، و از آن جمله کار(۲۹)، مساوی با مصارف تولید آنست. به همان نسبت که بر نامطبوعی کار افزوده میشود، به همان نسبت نیز مزد کاهش می‌پذیرد. حتی از این هم بالاتر: به همان نسبت که استعمال ماشین و تقسیم کار توسعه می‌یابد، به همان نسبت نیز بر کمیت کار\*۱۷ افزوده می‌گردد، خواه به حساب ازدیاد ساعات کار و خواه در نتیجه افزایش کمیت کار لازم در یک مدت معین و یا در نتیجه تسریع حرکت ماشین و غیره.

صنایع معاصر، کارگاه کوچک استاد کار پاتریارکال را به کارخانه بزرگ سرمایه‌دار مبدل ساخت. توده‌های کارگر، که در کارخانه گرد آمده‌اند مانند سربازان متشکل میشوند. کارگران به مثابه سربازان عادی صنعتی، تحت نظارت سلسله مراتب کاملی از درجه‌داران و افسران قرار می‌گیرند. آنان نه تنها غلامان طبقه بورژوازی و حکومت بورژوازی می‌باشند بلکه هر روز و هر ساعت ماشین و ناظرین کارخانه و بیش از همه خود بورژواهای صاحب کارخانه آنان را به قید اسارت خویش درمی‌آورند. هر اندازه که این استبداد، سود ورزی را به نحو آشکارتری هدف و مقصد خویش اعلام دارد، به همان اندازه سفله‌تر و منفورتر است و همان قدر خشم بیشتری را متوجه خویش می‌سازد.

هر اندازه مهارت و زور بازو در کار دستی کمتر لازم آید، بدین معنی که صنایع معاصر بیشتر رشد یابد، به همان اندازه کار زن و کودک بیشتر جانشین کار مرد میشود. \*۱۸ اختلاف سن و جنس دیگر برای طبقه کارگر اهمیت اجتماعی خود را از دست میدهد، همه ابزار کارند که بر حسب سن و جنس مصارف مختلفی را لازم دارند.

همین که استثمار صاحب کارخانه از کارگران انجام پذیرفت و کارگر سرانجام مزد خویش را دریافت داشت، تازه قسمت‌های دیگر بورژوازی مانند صاحب خانه و دکاندار و گروگیر و غیره به جانش می‌افتند.

قشرهای پائینی صنف متوسط، یعنی کارخانه‌داران کوچک، کسبه و رباخواران کوچک، پیشه‌وران و دهقانان، - همه این طبقات به صفوف پرولتاریا داخل می‌شوند. عده‌ای بدان سبب که سرمایه کوچک آنها برای دائر ساختن بنگاه‌های عظیم صنعتی رسا نیست و از عهده رقابت با سرمایه‌داران بزرگ تر برنمی‌آیند و عده‌ای برای آن که مهارت شغلی آنان در قبال وسائل جدید تولید بی ارزش میشود. بدین سان از تمام طبقات اهالی افرادی در زمره پرولتاریا وارد میشوند.

پرولتاریا مراحل گوناگون رشد و تکامل را می‌پیماید. مبارزه‌اش بر ضد بورژوازی موازی با زندگی‌اش آغاز میگردد.

در ابتدا کارگران فرد فرد مبارزه می‌کنند، بعدها کارگران یک کارخانه و آن‌گاه کارگران یک رشته از صنایع در یک ناحیه بر ضد فلان بورژوائی که آنان را مستقیماً استثمار می‌نماید آغاز مبارزه را می‌گذارند. حمله کارگران تنها بر ضد مناسبات تولیدی بورژوازی نیست بلکه بر ضد خود افزایش تولید نیز هست. \*۱۹ بدین معنی که کالاهای بیگانه‌ای را که با آنان رقابت میکند نابود می‌سازند، ماشین‌ها را در هم می‌شکنند، کارخانه را طعمه حریق میکنند و می‌کوشند تا با اعمال زور مقام از دست رفته کارگر قرون وسطائی را بازیابند.

در این مرحله کارگران توده‌ای را تشکیل می‌دهند که در سراسر کشور پراکنده و بر اثر رقابت، دچار افتراق است. هنوز یگانگی توده‌های کارگر ثمره اتحاد خود آنان نیست بلکه نتیجه یگانگی بورژوازی است که برای احراز مقاصد سیاسی خویش باید همه پرولتاریا را به جنبش درآورد و در این هنگام هنوز قادر است این کار را انجام دهد. در این مرحله پرولتاریا بر ضد دشمن خود مبارزه نمی‌کنند. مبارزه آنان بر ضد دشمن یا بازماندگان سلطنت مطلقه و مالکین زمین و بورژواهای غیر صنعتی و خرده بورژوازی است. بدین سان همه جنبش تاریخی در دست بورژوازی تمرکز می‌یابد و هر پیروزی که در این حالت به دست آید پیروزی بورژوازی است.

ولی در نتیجه ترقی صنایع نه تنها تعداد پرولتاریا افزایش می‌یابد، بلکه پرولتاریا به صورت توده‌های بزرگی گرد آمده، نیرویش فزونی می‌گیرد و این نیرو را بهتر حس میکند. به نسبتی که استعمال ماشین به طور روز افزونی اختلاف کار را از میان می‌برد و تقریباً مزد کار همه را به طور مساوی تا میزان نازلی سقوط میدهد به همان نسبت مصالح و شرایط زندگی پرولتاریا نیز بیش از پیش همانند و یکسان میشود. رقابت روز افزون بین بورژواها و بحرانهای تجارتهای که ناشی از این رقابت است، مزد کارگران را پیوسته به صورتی ناپایدارتر در می‌آورد. کار ماشین، که به سرعتی هر چه تمام‌تر تکامل و همواره بهبود می‌یابد، وضع زندگی کارگران را نامطمئن‌تر می‌گرداند. تصادمات بین افراد جداگانه کارگر و افراد جداگانه بورژوا بیش از پیش شکل تصادم میان دو طبقه را به خود می‌گیرد. کارگران در آغاز کار بر ضد بورژوازی دست به ائتلاف \*۲۰ می‌زنند و برای دفاع از مزد کار خود مشترکاً عمل می‌نمایند و حتی جمعیت‌های دائمی تشکیل میدهند تا در صورت تصادمات احتمالی بتوانند وسائل معیشت خویش را تأمین کنند. در برخی نقاط مبارزه جنبه شورش به خود می‌گیرد.

گاه گاه کارگران پیروز میشوند ولی این پیروزیها تنها پیروزیهای گذرنده است. نتیجه واقعی مبارزه آنان کامیابی بلاواسطه آنان نیست بلکه اتحاد کارگران است که همواره در حال نضج است. رشد مداوم وسائل ارتباط که محصول صنایع بزرگ است و کارگران نواحی گوناگون را به یک دیگر مربوط میسازد، در این امر به وی مساعدت می‌نماید. تنها این رابطه لازم است تا تمام کانونهای مبارزه محلی را که در همه جا دارای یک خصلت واحد است به صورت یک مبارزه طبقاتی و ملی متمرکز سازد. هر مبارزه طبقاتی هم خود یک مبارزه سیاسی است. و آن یگانگی که شهرنشینان قرون وسطی برای ایجادش، در اثر وجود کوره راه‌های روستائی نیازمند قرن‌ها بودند، پرولتاریای معاصر به وسیله راه‌های آهن در عرض چند سال به وجود می‌آورد.

این تشکل پرولتاریا به شکل طبقه و سرانجام به صورت حزب سیاسی، هر لحظه در اثر رقابتی که بین خود کارگران وجود دارد مختل می‌گردد.

ولی این تشکل بار دیگر قوی تر و محکم تر و نیرومند تر به وجود می آید و از منازعات بین قشرهای بورژوازی استفاده نموده، آنها را ناگزیر میکند که برخی از منافع کارگران به رسمیت شناخته شده و به آن صورت قانونی داده شود، از این قبیل است قانون مربوط به روز کار ده ساعته در انگلستان.

به طور کلی تصادماتی که در درون جامعه کهن وجود دارد از بسیاری لحاظ به جریان رشد پرولتاریا مساعدت می نماید. بورژوازی در حال مبارزه بلاانقطاع است؛ در آغاز بر ضد اشراف، سپس علیه آن قسمت‌هایی از بورژوازی که منافع آنها با پیشرفت صنایع متضاد است و به طور دائم علیه بورژوازی همه کشورهای بیگانه. طی همه این مبارزات، بورژوازی ناگزیر است از پرولتاریا استمداد کند و وی را به یاری طلبد و بدین سان او را به عرصه جنبش سیاسی بکشاند. بنابراین این خود بورژوازی است که به پرولتاریا عناصر آموزش خود<sup>۲۱\*</sup> را میدهد، به عبارت دیگر سلاح ضد خویش را در اختیار وی می گذارد.

و اما بعد، چنان که دیدیم ترقی صنایع فشرهای تام و تمامی از طبقه حاکمه را به داخل پرولتاریا می‌راند و یا لاقلاً شرایط زندگی آنها را دستخوش تهدید قرار میدهد. اینان نیز به میزان زیاد، عناصر آموزش را<sup>۲۲\*</sup> برای پرولتاریا همراه می آورند.

سرانجام، هنگامی که مبارزه طبقاتی به لحظه قطعی نزدیک میشود، جریان تجزیه‌ای که در درون طبقه حاکمه و تمام جامعه کهن انجام می پذیرد، چنان جنبه پرجوش و شدیدی به خود می‌گیرد که بخش کوچکی از طبقه حاکمه از آن روگردان شده به طبقه انقلابی، یعنی طبقه‌ای که آینده از آن اوست، می پیوندد. به همین جهت است که مانند گذشته، که بخشی از نجباء به سوی بورژوازی می‌آمدند، اکنون نیز قسمتی از بورژوازی و یا عده‌ای از صاحبان بورژوازی، که توانسته‌اند از لحاظ تئوری به درک جنبش اجتماعی نائل آیند، به پرولتاریا می‌گروند.

بین همه طبقاتی که اکنون در مقابل بورژوازی قرار دارند تنها پرولتاریا یک طبقه واقعاً انقلابی است. تمام طبقات دیگر، بر اثر تکامل صنایع بزرگ راه انحطاط و زوال می پیمایند و حال آن که پرولتاریا خود ثمره و محصول صنایع بزرگ است.

صنوف متوسط: یعنی صاحبان صنایع کوچک، سوداگران خرده‌پا، پیشه‌وران و دهقانان، همگی برای آن که هستی خود را، به عنوان صنف متوسط، از زوال برهانند، با بورژوازی نبرد می کنند. پس آنها انقلابی نیستند بلکه محافظه کارند. حتی از این هم بالاتر، آنها مرتجعند. زیرا می کوشند تا چرخ تاریخ را به عقب باز گردانند. اگر آنها انقلابی هم باشند تنها از این جهت است که در معرض این خطرند که به صفوف پرولتاریا رانده شوند، لذا از منافع آبی خود دفاع نمی کنند بلکه از مصالح آبی خویش مدافعه می نمایند، پس نظریات خویش را ترک می گویند تا نظر پرولتاریا را بپذیرند.

لومپن پرولتاریا، این محصول انفعالی پوسیدگی تحتانی ترین قشرهای جامعه کهن، در جریان انقلاب پرولتاری، در برخی نقاط به طرف جنبش<sup>۲۳\*</sup> کشیده میشود ولی بر اثر وضع عمومی زندگی خویش بسی بیشتر متمایل است که خود را به دسائس و تحریکات ارتجاعی بفروشد.

در اوضاع و احوال زندگی پرولتاریا، دیگر شرایط جامعه کهن نابود شده است. پرولتاریا مایملکی ندارد؛ مناسبات وی با زن و فرزند با مناسبات خانواده‌های بورژوازی هیچ گونه وجه مشترکی ندارد، کار نوین صنعتی و شیوه نوین اسارت در زیر یوغ سرمایه، که خواه در انگلستان و فرانسه و خواه در آمریکا و آلمان یکنواخت است، هر گونه جنبه ملی را از پرولتاریا زدوده است. قانون، اخلاق، مذهب، برای وی چیزی نیست جز خرافات بورژوازی که در پس آنها منافع بورژوازی پنهان شده است.

تمام طبقات پیشین، پس از رسیدن به سیادت، می کوشیدند آن وضع و موقع حیاتی را که به چنگ آورده‌اند تحکیم کنند و تمام جامعه را به شرایطی که طرز تملک آنها را تأمین کند، تابع سازند. اما پرولتاریا تنها زمانی می تواند نیروهای مولده جامعه را به دست آورند که بتوانند شیوه کنونی تملک خود و در عین حال همه شیوه‌های مالکیتی را که تاکنون وجود داشته است از میان ببرند. پرولتاریا از

خود چیزی ندارند که حفظش کنند، آنها باید آن چه را که تا کنون مالکیت خصوصی را حفاظت می نمود و آن را مأمون و مصون می ساخت نابود گردانند.

کلیه جنبش‌هایی که تاکنون وجود داشته یا جنبش اقلیت‌ها بوده و یا خود به سود اقلیت‌ها انجام می‌گرفته است. جنبش پرولتاریا جنبش مستقل اکثریتی عظیم است که به سود اکثریت عظیم انجام می‌پذیرد. پرولتاریا، یعنی تحتانی ترین قشر جامعه کنونی، نمی تواند برخیزد و نمی تواند قد برافرازد بی آن که تمام روبنای شامل آن قشرهایی که جامعه رسمی را تشکیل می‌دهند، منفجر گردد.

مبارزه پرولتاریا بر ضد بورژوازی در آغاز، اگر از لحاظ معنی و مضمون ملی نباشد از لحاظ شکل و صورت ملی است. پرولتاریای هر کشوری طبیعتاً در ابتدای امر باید کار را با بورژوازی کشور خود یکسره نماید.

ما ضمن توصیف مراحل کلی رشد و تکامل پرولتاریا آن جنگ داخلی کم و بیش پنهانی درون جامعه موجود را، تا آن نقطه‌ای که انقلابی آشکار درمی‌گیرد و پرولتاریا با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت خویش را پی می‌افکند، دنبال کرده‌ایم.

چنان که دیدیم، کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته‌اند، بر بنیاد تضاد طبقات ستمگر و ستمکش استوار بوده‌اند. اما برای آن که بتوان طبقه‌ای را در معرض جور و ستم قرار داد لازم است شرایطی را تأمین نمود که طبق آن، طبقه ستمکش لاقلاً بتواند برده وار زندگی کند. سرف در شرایط سرواژه به عضو کمون مبدل گردید - چنان چه خرده بورژوا در زیر یوغ استبداد فئودالی به بورژوا تبدیل شد. برعکس کارگر معاصر، به جای آن که با ترقی صنایع، راه ترقی طی کند، پیوسته به وضعی نازل تر از شرایط زندگی طبقه خویش سقوط می‌نماید. کارگر دم بدم مسکین‌تر میشود و رشد مسکنت از رشد نفوس و ثروت هم سریع تر است. بدین سان آشکار میگردد که بورژوازی قادر نیست که بیش از این طبقه حکمروای جامعه باقی بماند و شرایط طبقه خویش را به عنوان قوانین تنظیم کننده‌ای به تمام جامعه تحمیل کند. وی قادر به حکمروائی نیست چون نمی‌تواند برای برده‌اش حتی زندگی برده واری را تأمین نماید و مجبور است بگذارد برده‌اش به چنان وضعی تنزل نماید که به جای آن که خود از قبل آنان تغذیه نماید آنها را غذا بدهد. جامعه نمی‌تواند بیش از این تحت سیطره بورژوازی بسر برد. بدین معنی که حیات بورژوازی دیگر با حیات جامعه سازگار نیست.

شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از انباشته شدن ثروت در دست اشخاص و تشکیل و افزایش سرمایه<sup>۲۴\*</sup>. شرط وجود سرمایه، کار مزدوری است. کار مزدوری منحصرأ به رقابت فیمابین کارگران بسته است. ترقی صنایع، که بورژوازی مجری بلاراده و بلامقاومت آن است، به جای پراکندگی کارگران، که از رقابت آنها ناشی است یگانگی انقلابی آنها را با ایجاد جمعیت‌های کارگری به وجود می‌آورد. بنابراین با رشد و تکامل صنایع بزرگ، خود آن شالوده‌ای که بورژوازی بر اساس آن به تولید مشغول است و محصولات را به خود اختصاص میدهد فرو میریزد. بورژوازی مقدم بر هر چیز گورکنان خویش را به وجود می‌آورد. فناى او و پیروزی پرولتاریا به طور همانندی ناگزیر است.

## ۲- پرولتاریا و کمونیست‌ها

کمونیست‌ها و پرولتاریا به طور کلی با یک دیگر چه مناسباتی دارند؟

کمونیست‌ها حزب خاصی نیستند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشند.

آنها هیچ گونه منفعی، که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد، ندارند.

آنها اصول ویژه‌ای<sup>۲۵\*</sup> را به میان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چهارچوب آن اصول ویژه بگنجانند.

فرق کمونیست‌ها با دیگر احزاب پرولتاری تنها در این است که از طرفی، کمونیست‌ها در مبارزات پرولتاری‌های ملل گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را صرف نظر از منافع ملیشان، در مد نظر قرار میدهند و از آن دفاع می‌نمایند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا و بورژوازی طی میکند، آنان همیشه نمایندگان مصالح و منافع تمام جنبش هستند.

بدین مناسبت کمونیست‌ها عملاً، با عزم‌ترین بخش ۲۶\* احزاب کارگری همه کشورها و همیشه محرک جنبش به پیش‌اند؛ و اما از لحاظ تئوری، مزیت کمونیست‌ها نسبت به بقیه توده پرولتاریا در این است که آنان به شرایط و جریان و نتایج کلی جنبش پرولتاریا پی برده‌اند.

نزدیک‌ترین هدف کمونیست‌ها همان است که دیگر احزاب پرولتاریا در پی آنند، یعنی متشکل ساختن پرولتاریا به صورت یک طبقه، سرنگون ساختن سیادت بورژوازی و احراز قدرت حاکمه سیاسی پرولتاریا.

نظریات تئوریک کمونیست‌ها به هیچ وجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی، که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد، نیست.

این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغاء مناسبات مالکیتی که تاکنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفاً مختص به کمونیسم باشد.

کلیه مناسبات مالکیت پیوسته دستخوش تغییرات دائمی تاریخی و تبدلات همیشگی تاریخی بوده است.

مثلاً انقلاب فرانسه مالکیت فئودالی را ملغی ساخت و مالکیت بورژوازی را جانشین آن نمود.

صفت متمایز کمونیسم عبارت از الغاء مالکیت به طور کلی نیست، بلکه عبارت است از الغاء مالکیت بورژوازی.

و اما مالکیت خصوصی معاصر بورژوازی، آخرین و کامل‌ترین مظهر آن چنان تولید و تملک محصولی است که بر تضادهای طبقاتی و استثمار فرد از فرد ۲۷\* مبتنی است.

از این لحاظ کمونیست‌ها می‌توانند تئوری خود را در یک اصل خلاصه کنند: الغاء مالکیت خصوصی.

ما کمونیست‌ها را مورد ملامت قرار میدهند که می‌خواهیم مالکیتی را که شخصاً به دست آورده شده و نتیجه کار خود شخص است، مالکیتی را که بنیاد همه آزادیها و فعالیت‌ها و استقلال فردی را تشکیل می‌دهد ملغی سازیم.

مالکیتی که حاصل دسترنج و ثمره کار و کد یمین است! آیا مقصودتان مالکیت خرده بورژوازی و خرده دهقانی است که متعلق به قبل از دوران مالکیت بورژوازی بود؟ چه لازم است که ما آن را ملغی سازیم، این رشد صنایع است که آن را به طور روزمره ملغی ساخته و در کار الغاء کامل آن است.

و یا شاید از مالکیت خصوصی بورژوازی سخن می‌رانید؟

ولی مگر کار مزدوری یعنی کار پرولتاریا برای وی مالکیتی ایجاد میکند؟ به هیچ وجه. کار مزدوری، سرمایه یعنی آن مالکیتی را به وجود می‌آورد که کار مزدوری را استثمار میکند و تنها در صورتی میتواند افزایش یابد که کار مزدوری جدیدی ایجاد نماید تا مجدداً استثمارش کند. مالکیت در شکل کنونی آن مبتنی بر تضاد بین سرمایه و کار مزدوری است. اکنون هر دو جانب این تضاد را مورد بررسی قرار دهیم.

سرمایه‌دار بودن تنها به معنای اشغال یک مقام صرفاً شخصی در تولید نیست بلکه به معنای اشغال یک مقام اجتماعی در آن نیز هست. سرمایه یک محصول دسته جمعی است و تنها به وسیله فعالیت

مشترک عده کثیری از اعضاء و فقط به وسیله فعالیت مشترک همه اعضاء جامعه می تواند به حرکت درآید.

پس سرمایه یک نیروی فردی نیست بلکه نیروی اجتماعی است.

بنابراین هنگامی که سرمایه به یک مالکیت دسته جمعی، متعلق به کلیه اعضاء جامعه مبدل گردد، این عمل در حکم آن نیست که مالکیت خصوصی به مالکیت اجتماعی تبدیل شده است، تنها خصلت اجتماعی مالکیت تغییر می یابد و مالکیت جنبه طبقاتی خود را از دست میدهد.

اکنون به کار مزدوری بپردازیم.

بهای متوسط کار مزدوری عبارت است از حداقل مزد، یعنی مجموعه وسائل معیشتی که برای یک کارگر لازم است تا بتواند به عنوان کارگر زندگی کند. بنابراین آن چه را که کارگر مزدور بر اثر فعالیت خویش به کف می آورد، بزحمت برای تجدید تولید زندگیش کافی است، ما به هیچ وجه در صدد آن نیستیم که تملک خصوصی محصولات کار را، که مستقیماً برای تولید مجدد زندگی به کار میرود، از میان ببریم. این تملکی است که مازادی ایجاد نمیکند تا با آن بتوان زحمت بازوی دیگری را محکوم حکم خویش ساخت. ما تنها می خواهیم جنبه مصیبت بار این تملک را از میان ببریم زیرا در این طرز تملک کارگر تنها برای آن زنده است که بر سرمایه بیافزاید و تا زمانی زنده است که مصالح طبقه حاکمه مقتضی شمرد.

در جامعه بورژوازی کار زنده فقط وسیله افزایش کار متراکم است. در جامعه کمونیستی کار متراکم فقط وسیله ای است که جریان زندگی کارگر را توسعه بخشیده و آن را سرشار تر و آسان تر می گرداند.

بدین ترتیب در جامعه بورژوازی، گذشته بر حال حکمرواست، در صورتی که در جامعه کمونیستی، حال بر گذشته حکمروا خواهد بود. در جامعه بورژوازی سرمایه، دارای استقلال و واجد شخصیت است و حال آن که فرد زحمتکش محروم از استقلال و فاقد شخصیت است.

از بین بردن همین مناسبات است که بورژوازی آن را از بین بردن شخصیت و آزادی می نامد! وی حق دارد. در واقع هم سخن بر سر از میان بردن شخصیت بورژوازی و استقلال بورژوازی و آزادی بورژوازی است.

در داخل چهاردیوار مناسبات تولیدی کنونی بورژوازی، مفهوم آزادی عبارت است از آزادی بازرگانی، آزادی داد و ستد.

ولی با برافتادن رسم بازرگانی، بازرگانی آزاد نیز از میان خواهد رفت. سخنوریهایی که درباره بازرگانی آزاد میشوند، مانند انواع رجزخوانی های دیگر بورژواهای ما درباره آزادی، به طور کلی فقط برای بازرگانی غیر آزاد و برای شهرنشینان برده شده قرون وسطائی می تواند معنی و مفهومی داشته باشد نه برای الغاء کمونیستی بازرگانی و مناسبات تولیدی بورژوازی و نیز خود بورژوازی.

شما از این که ما می خواهیم مالکیت خصوصی را لغو کنیم به هراس می افتید. ولی در جامعه کنونی شما، مالکیت خصوصی برای نه دهم اعضاء جامعه لغو شده است. این مالکیت همانا در سایه آن موجود است که برای نه دهم دیگر موجود نیست. بنابراین شما ما را سرزنش می کنید که می خواهیم مالکیتی را ملغی سازیم که محرومیت اکثریت مطلق جامعه از مالکیت، شرط ضروری وجود آن است.

بالجمله شما ما را ملامت می کنید که می خواهیم مالکیت شما را ملغی سازیم. آری، واقعاً هم ما همین را خواستاریم.

از آن لحظه که دیگر تبدیل کار به سرمایه و پول و عواید ارضی و خلاصه به یک قدرت اجتماعی، که بتوان انحصارش نمود، میسر نباشد، یعنی از آن لحظه که مالکیت شخصی دیگر نتواند به مالکیت بورژوازی\* تبدیل گردد، از همان لحظه است که شما اظهار می دارید شخصیت از میان رفته است.

بدین سان اقرار دارید که منظور شما از شخصیت چیز دیگری غیر از شخصیت فرد بورژوا یعنی مالک بورژوا نیست. چنین شخصیتی حقیقتاً هم باید از بین برود.

کمونیسیم از احدی امکان تملک محصولات اجتماعی را سلب نمی نماید بلکه تنها از کسانی این قدرت را سلب میکند که از طریق این تملک کار دیگران را نیز محکوم خود می کنند.

معتراضانه می گویند که بر اثر الغای مالکیت خصوصی هر گونه فعالیت متوقف میشود و لختی و بطالت همگانی همه جا را فرا میگیرد.

در این صورت می بایستی جامعه بورژوازی مدتها پیش بر اثر لختی و بطالت نابود شده باشد زیرا در این جامعه آن که کار میکند چیزی به دست نمی آورد و آن که چیزی به دست می آورد کار نمی کند. همه این بیم و هراسها به این تکرار مکرر محدود میشود که وقتی سرمایه وجود نداشت کار مزدوری نیز دیگر وجود نخواهد داشت.

کلیه آن ایرادهائی را که به شیوه کمونیستی تملک و تولید محصولات مادی وارد می آورند، عیناً همانها را به شیوه تملک و تولید محصولات کار دماغی نیز انطباق میدهند. به همان سان که برای بورژوا الغای مالکیت طبقاتی در حکم الغاء خود تولید است، بهمان ترتیب برای وی الغاء آموزش فرهنگ طبقاتی نیز در حکم الغاء آموزش به طور کلی است.

ولی آن آموزشی که وی در زوالش ندبه سرائی میکند همان است که اکثریت عظیم انسانها را به زائده ماشین تبدیل میسازد.

اما شما الغای مالکیت بورژوازی را از نظرگاه پندارهای بورژوا مآبانه خود درباره آزادی و فرهنگ و حقوق و غیره مورد سنجش قرار ندهید و در نتیجه با ما به مجادله نپردازید. ایده‌های شما خود محصول مناسبات تولیدی جامعه بورژوازی و مناسبات بورژوازی مالکیت است، همان طور که احکام حقوقی شما نیز تنها عبارت است از اراده طبقه شما، اراده‌ای که مضمونش را شرایط مادی زندگی طبقه شما تعیین میکند.

شما در این پندار مغرضانه خود، که وادارتان می سازد مناسبات تولیدی و مناسبات مالکیت خود را از مناسباتی تاریخی که طی جریان تکاملی تولید تغییر میکند، جدا انگاشته و آن را به قانون جاودان طبیعت و تفکر بدل کنید، - با همه آن طبقاتی که قبل از شما حکمرانی کرده و راه فنا سپرده‌اند شریک و سهیم‌اید. هنگامی که سخن از مالکیت بورژوازی به میان می آید شما جرأت ندارید آن چه را که در مورد مالکیت دوران باستان و عهد فئودالی می کنید، در این مورد نیز درک کنید.

و اما الغای خانواده! حتی افراطی ترین رادیکالها نیز از این قصد پلید کمونیست‌ها به خشم درمی آیند.

خانواده کنونی بورژوازی بر چه اساسی استوار است؟ بر اساس سرمایه و مداخل خصوصی. خانواده به صورت تمام و کمال تنها برای بورژوازی وجود دارد و بی‌خانمانی اجباری پرولتارها و فحشاء عمومی مکمل آن است.

خانواده بورژوازی طبیعتاً با از میان رفتن این مکمل خود از بین میرود و زوال هر دو با زوال سرمایه توأم است.

ما را سرزنش می کنید که می خواهیم به استثمار والدین از اطفال خود خاتمه دهیم؟ ما به این جنایت اعتراف می کنیم.

ولی شما می گوئید که وقتی ما به جای تربیت خانگی تربیت اجتماعی را برقرار می سازیم، گرامی ترین مناسباتی را که برای انسان وجود دارد از میان می بریم.

اما مگر تعیین کننده پرورش خود شما جامعه نیست؟ مگر تعیین کننده این پرورش آن مناسبات اجتماعی که در درون آن به کار پرورش مشغولید و نیز دخالت مستقیم و یا غیر مستقیم جامعه از طریق مدرسه و غیره نیست؟ کمونیست‌ها تأثیر جامعه در پرورش را از خود اختراع نمی کنند؛ آنها تنها خصلت آن را تغییر میدهند و کار پرورش را از زیر تأثیر نفوذ طبقه حاکمه بیرون می کشند.

هر اندازه که در سایه رشد صنایع بزرگ پیوندهای خانوادگی در محیط پرولتاریا بیشتر از هم می‌گسلد و هر اندازه که کودکان بیشتر به کالای ساده و افزار کار مبدل می گردند، به همان اندازه یاوه‌سرایی‌های بورژوازی درباره خانواده و پرورش و روابط محبت آمیز والدین و اطفال بیشتر ایجاد نفرت میکند.

بورژوازی یک صدا بانگ میزند: آخر شما کمونیست‌ها می خواهید اشتراک زن را عملی کنید.

بورژوا زن خود را تنها یک افزار تولید می شمرد. وی می شنود که افزارهای تولید باید مورد بهره برداری همگانی قرار گیرند لذا بدیهی است که نمی تواند طور دیگری فکر کند جز این که همان سرنویشت شامل زنان نیز خواهد شد.

وی حتی نمی تواند حدس بزند که اتفاقاً صحبت بر سر آن است که این وضع زنان، یعنی صرفاً ابزار تولید بودن آنان، باید مرتفع گردد.

وانگهی چیزی مضحک تر از وحشت اخلاقی عالیجنابانه بورژواهای ما از این اشتراک رسمی زنان، که به کمونیست‌ها نسبت میدهند، نیست. لازم نیست کمونیست‌ها اشتراک زن را عملی کنند، این اشتراک تقریباً همیشه وجود داشته است.

بورژواهای ما، به این که زنان و دختران کارگران خود را تحت اختیار دارند، اکتفا نمی ورزند و علاوه بر فحشاء رسمی لذت مخصوصی می برند وقتی که زنان یک دیگر را از راه بدر کنند.

زناشوئی بورژوازی در واقع همان اشتراک زنان است. حداکثر ایرادی که ممکن بود به کمونیست‌ها وارد آوردند این است که می خواهند اشتراک ریاکارانه و پنهانی زنان را رسمی و آشکار کنند. ولی بدیهی است که با نابود شدن مناسبات کنونی تولید، آن اشتراک زنان که از این مناسبات ناشی شده، یعنی فحشاء رسمی و غیر رسمی، نیز از میان خواهد رفت.

و نیز کمونیست‌ها را سرزنش میکنند که می خواهند میهن و ملیت را ملغی سازند.

کارگران میهن ندارند. کسی نمی تواند از آنها چیزی را که ندارند بگیرد. زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را به کف آورد و به مقام یک طبقه ملی ارتقاء یابد ۲۹\* و خود را به صورت ملت درآورد؛ وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گرچه این اصلاً به آن معنایی نیست که بورژوازی از آن می فهمد.

جدائی ملی و تضاد ملت‌ها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی و یکسانی تولید صنعتی و شرایط زندگی منطبق با آن، بیش از پیش از میان میرود.

سیادت پرولتاریا از میان رفتن این جدائی و تضاد را بیش از پیش تسریع میکند. اتحاد مساعی لاقابل کشورهای متمدن، یکی از شرایط اولیه آزادی پرولتاریاست.

به همان اندازه‌ای که استثمار فردی به وسیله فرد دیگر از میان میرود، استثمار ملتی به وسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت.

با از بین رفتن تضاد طبقاتی در داخل ملت‌ها مناسبات خصمانه ملت‌ها نسبت به یک دیگر نیز از میان خواهد رفت.



اتهاماتی که از نقطه نظر مذهبی، فلسفی و به طور کلی ایدئولوژیک به کمونیسم وارد میشود به هیچ وجه درخور بررسی مفصلی نیستند.

آیا ژرف اندیشی و بصیرت خاصی لازم است برای آن که پی ببریم که تصورات، نظریات و مفاهیم و در یک کلمه شعور انسانها همپای شرایط معیشت و مناسبات اجتماعی و زندگی اجتماعی آنها تغییر می یابد؟

تاریخ ایده‌ها چه چیز دیگری جز این حقیقت را مبرهن میسازد که محصولات ذهن، موازی با محصولات مادی تحول می پذیرد؟ ایده‌های رایج و شایع هر زمانی پیوسته تنها عبارت بوده است از ایده‌های طبقه حاکمه.

از ایده‌هایی سخن میرانند که تمام جامعه را انقلابی میکند؛ ذکر این نکته تنها این حقیقت را روشن میسازد که در درون جامعه قدیم عناصر جامعه جدید تشکیل شده است و این که زوال افکار کهن همپا و همراه زوال شرایط کهن زندگی است.

هنگامی که دنیای قدیم در دست زوال بود مذاهب کهن مغلوب مذهب مسیح شدند. هنگامی که در قرن ۱۸ عقاید مسیحی در زیر ضربات افکار تجدد طلبانه نابود میشد، جامعه فئودال با بورژوازی که در آن ایام انقلابی بود در کار پیکاری مرگبار بود. ایده‌های مربوط به آزادی وجدان و مذهب، فقط مظهر سلطه آزادی رقابت در عرصه وجدانیات\*۳۰ بود.

به ما خواهند گفت: "ولی" "ایده‌های مذهبی و اخلاقی و فلسفی و سیاسی و حقوقی و غیره قطعاً در مسیر تکامل تاریخی تبدلات و تطوراتی یافته‌اند. اما خود مذهب و اخلاق و فلسفه و سیاست و حقوق در جریان این تبدل و تطور محفوظ مانده است.

به علاوه حقایق جاویدانی نظیر آزادی، عدالت و غیره وجود دارد که برای کلیه مراحل تکامل اجتماعی مشترک است. و حال آن که کمونیسم، به جای آن که بدیل تازه‌ای بیاورد، حقایق جاویدان و مذهب و اخلاق را از میان می‌برد و بدین سان با سراسر سیر تکامل تاریخی که تا کنون وجود داشته، مخالف است."

این اتهام سرانجام به کجا منجر میشود؟ تاریخ کلیه جوامعی که تاکنون وجود داشته، در مسیر تناقضات طبقاتی، که طی ادوار مختلف اشکال گوناگونی به خود گرفته، سیر کرده است.

ولی این تناقضات هر شکلی که به خود گرفته باشند، باز استثمار شدن بخشی از جامعه به وسیله بخش دیگر، حقیقتی است که برای کلیه قرون گذشته عمومیت دارد. بدین مناسبت عجیبی نیست که شعور و ادراک اجتماعی کلیه قرون و اعصار گذشته، علی رغم همه اختلاف شکل‌ها و تفاوتها، با شکل‌هایی یکسان و معین، یعنی با آن شکل‌هایی از معرفت سیر میکند که تنها بر اثر نابودی نهائی تناقض طبقات به کلی نابود خواهند شد.

انقلاب کمونیستی قطعی‌ترین شکل گسستن رشته‌های پیوند با مناسبات مالکیتی است که ماترک گذشته است؛ شگفت آور نیست اگر این انقلاب در جریان تکامل خود با ایده‌هایی که ماترک گذشته است به قطعی‌ترین شکلی قطع رابطه کند.

اینک از اعتراضات بورژوازی نسبت به کمونیسم بگذریم.

در فوق دیدیم که نخستین گام در انقلاب کارگری عبارت است از ارتقاء پرولتاریا به مقام طبقه حاکمه و به کف آوردن دموکراسی.

پرولتاریا از سیادت سیاسی خود برای آن استفاده خواهد کرد که قدم به قدم تمام سرمایه را از چنگ بورژوازی بیرون بکشد، کلیه آلات تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریا که به صورت طبقه حاکمه متشکل شده است، متمرکز سازد و با سرعتی هر چه تمام تر بر حجم نیروهای مولده بیافزاید.

البته این کار در ابتدا ممکن است تنها با دخالت مستبدانه در حقوق مالکیت و مناسبات تولیدی بورژوازی یعنی با کمک اقداماتی انجام گیرد که از لحاظ اقتصادی نارسا و نا استوار به نظر می رسند، ولی در جریان جنبش، خود به خود نشو و نما یافته ۳۱\* و به کار بردن آنها به مثابه وسائلی برای ایجاد تحول در کلیه شیوه تولید امری احتراز ناپذیر است.

بدیهی است که این اقدامات در کشورهای گوناگون متفاوت خواهد بود.

ولی در پیشروترین کشورها میتوان به طور کلی اقدامات زیرین را مجری داشت:

- ۱- ضبط املاک و صرف عواید حاصله از زمین برای تأمین مخارج دولتی.
  - ۲- مالیات تصاعدی سنگین.
  - ۳- لغو حق وراثت.
  - ۴- ضبط اموال کلیه مهاجرین و متجاسرین.
  - ۵- تمرکز اعتبارات در دست دولت به وسیله یک بانک ملی با سرمایه دولتی و با حق انحصار مخصوص.
  - ۶- تمرکز کلیه وسائط حمل و نقل در دست دولت.
  - ۷- ازدیاد تعداد کارخانه‌های دولتی و افزارهای تولید و اصلاح و آباد ساختن اراضی طبق نقشه واحد.
  - ۸- اجبار یکسان کار برای همه و ایجاد ارتش صنعتی به ویژه برای کشاورزی.
  - ۹- پیوند کشاورزی و صنعت و کوشش در راه رفع تدریجی تضاد ۳۲\* بین ده و شهر ۳۳\*.
  - ۱۰- پرورش اجتماعی و رایگان کلیه کودکان و از میان بردن کار کودکان در کارخانه‌ها به شکل کنونی آن. در آمیختن امور تربیتی با تولید مادی و غیره و غیره.
- هنگامی که در جریان تکامل، اختلافات طبقاتی از میان برود و کلیه تولید در دست اجتماعی از افراد تمرکز یابد، در آن زمان حکومت عامه جنبه سیاسی خود را از دست خواهد داد. قدرت حاکمه سیاسی به معنای خاص کلمه عبارت است از اعمال زور متشکل یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر. هنگامی که پرولتاریا بر ضد بورژوازی ناگزیر به صورت طبقه‌ای متحد گردد، و از راه یک انقلاب، خویش را به طبقه حاکمه مبدل کند و به عنوان طبقه حاکمه مناسبات کهن تولید را از طریق اعمال جبر ملغی سازد، آن گاه همراه این مناسبات تولیدی شرایط وجود تضاد طبقاتی را نابود کرده و نیز شرایط وجود طبقات به طور کلی ۳۴\* و در عین حال سیادت خود را هم به عنوان یک طبقه از بین می‌برد.
- به جای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتی، اجتماعی از افراد پدید می‌آید که در آن، تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است.

## ۲- ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی

۱- سوسیالیسم ارتجاعی

الف - سوسیالیسم فئودالی

اشراف فرانسه و انگلیس بنا به اقتضاء موقع تاریخی خویش مأموریتشان این بود که بر ضد جامعه معاصر بورژوازی هجونا مه‌هائی بنگارند. در انقلاب ژوئیه سال ۱۸۳۰ در فرانسه و در جنبش طرفداران رفرم پارلمانی در انگلستان، اشراف یک بار دیگر از تازه به دوران رسیده منفور شکست خوردند. از این پس دیگر سخنی از یک مبارزه جدی سیاسی نمی توانست در میان باشد. تنها راه مبارزه از طریق ادبیات برایشان باقیمانده بود، اما در عرصه ادبیات نیز دیگر عبارت پردازیهای دوران تجدید سلطنت ۳۵\* غیر ممکن شده بود. اشراف برای جلب شفقت، می بایستی به ظاهر چنین جلوه‌گر سازند که دیگر در بند منافع خود نیستند و دادخواست آنان بر ضد بورژوازی فقط به خاطر حفظ منافع طبقه کارگر استثمار شده است. آنان خود را بدین دلخوش می ساختند که بر ضد سرور جدید خود هزلیات سروده و نجواکنان در گوش وی پیشگوئی‌های کمابیش شومی کنند.

بدین ترتیب سوسیالیسم فئودالی، که نیمی از آن نوحه سرائی، نیمی هزلیات، نیمی قصه گذشته و نیمی تهدید آینده است، به وجود آمد که گاه گاه دادنامه تلخ و بذله گویانه و نیشدارش مستقیماً قلب بورژوازی را جریحه‌دار میکرد ولی پیوسته به علت بی‌استعدادی کامل برای درک جریان تاریخ معاصر، تأثیر خنده آوری داشت.

اشراف، چنتای دزیورگی پرولتاریا را هم چون پرچمی به حرکت در می آوردند تا مردم را از پی خود به راه اندازند ولی هر وقت که مردم به دنبال آنان روان شدند، نشان قدیمی فئودالی را در پشت آنان مشاهده کردند و با قهقهه بلند خالی از احترامی دوری گرفتند.

قسمتی از لژیتمیست‌های فرانسه و گروه "انگلستان جوان" (۳۰) به اجراء این کمدی مشغول شدند.

هنگامی که فئودالها ثابت میکنند که شیوه استثمار آنها از نوع دیگری و غیر از شیوه استثمار بورژوازی بوده است، فقط این نکته را فراموش میکنند که آنان در اوضاع و احوال به کلی دیگری که اکنون از میان رفته است به استثمار مشغول بودند. هنگامی که آنها خاطرنشان میکنند که در دوران سیادتشان پرولتاریای معاصر وجود نداشت این نکته را فراموش میکنند که اتفاقاً بورژوازی معاصر ثمره ناگزیر نظام اجتماعی آنهاست.

به علاوه فئودالها آن قدر جنبه ارتجاعی انتقادات خویش را کم پنهان می دارند که اتهام عمده شان بر ضد بورژوازی عبارت از همین است که در دوران سیادت بورژوازی طبقه‌ای نشو و نما می یابد که کلیه نظام اجتماعی کهن را منفجر خواهد ساخت.

آنها بورژوازی را بیشتر از این جهت نکوهش میکنند که وی پرولتاریای انقلابی را به وجود می آورد نه از این جهت که به طور کلی پرولتاریا را به وجود می آورد.

به همین جهت هنگام عمل سیاسی، در کلیه اقدامات جابرانه بر ضد طبقه کارگر شرکت می‌جویند و در زندگی عادی هم با همه عبارات پر طمطراق فرصت را برای جمع کردن سیب‌های زرین ۳۶\* و یا مبادله وفا و محبت و آزادگی با منافع حاصله از تجارت پشم گوسفند و چغندر و عرق را از دست نمیدهند ۳۷\*.

همان طور که کشیش پیوسته بازو به بازوی فئودال گام بر می داشته است، سوسیالیسم کشیشی نیز دوش به دوش سوسیالیسم فئودالی در حرکت است.

هیچ چیز از این آسان تر نیست که به شیوه مرتاضانه مسیحی آب و رنگ سوسیالیستی داده شود. مگر مسیحیت نیز به ضد مالکیت خصوصی و زناشویی و دولت پیکار نکرده است؟ مگر به جای آنها نکوکاری و مسکنت، زندگی مجرد و خوار داشتن نفس، رهبانیت و کلیسا را موعظه نموده است؟ سوسیالیسم مسیحی ۳۸\* تنها به مثابه آب متبرکی است که کشیش‌ها بر خشم و غضب اشرافیت می‌پاشند.

## ب. سوسیالیسم خرده بورژوازی

اشرافیت فئودال یگانه طبقه‌ای نیست که به دست بورژوازی سرنگون شده و شرایط گذرانش در جامعه معاصر بورژوازی وخیم تر گردیده و خود راه زوال را طی کرده است. صنف قرون وسطائی شهرنشینان و صنف دهقانان خرده پا اسلاف بورژوازی معاصر بوده‌اند. در کشورهایانی که از لحاظ صنعتی و تجارتي کمتر رشد یافته‌اند، این طبقه تاکنون هم در کنار بورژوازی رشد یابنده زندگی جامد خود را ادامه می‌دهد.

در آن کشورهایانی که مدنیت معاصر رشد یافته و بسط گرفته است خرده بورژوازی جدیدی به وجود آمده است - و به عنوان بخش مکمل جامعه بورژوازی دائماً سیر به وجود آمدن خود را طی میکند. این خرده بورژوازی بین پرولتاریا و بورژوازی در نوسان است. ولی رقابت، پیوسته افراد متعلق به این طبقه را به داخل صفوف پرولتاریا میراند و آنان دیگر شروع به درک این نکته میکنند که آن لحظه، که بر اثر رشد صنایع بزرگ به عنوان بخش مستقل جامعه معاصر به کلی از میان بروند، نزدیک است و جای آنها را در تجارت و صنعت و زراعت، بازرسان و مستخدمان اجیر خواهند گرفت.

در کشورهایانی مانند فرانسه، که دهقانان به مراتب بیش از نیمی از کلیه نفوس را تشکیل می‌دهند، طبیعی بود که نویسندگانی که بجانبداری از پرولتاریا بر علیه بورژوازی برمیخیزند موازین خرده بورژوازی و خرده دهقانی را در انتقاد بر رژیم بورژوازی بکار برند و از دیدگاه خرده بورژوازی از کارگران دفاع کنند. بدین ترتیب بود که سوسیالیسم خرده بورژوا پدید آمد. سیسموندی نه تنها در فرانسه بلکه در انگلستان نیز بر رأس ادبیاتی از این نوع قرار دارد.

این سوسیالیسم با تیزی و بصیرتی فراوان توانسته است تضادهای موجوده در مناسبات تولیدی معاصر را درک نماید و ثناخوانی سالوسانه اقتصادیون را فاش کند و اثرات مخرب تولید ماشینی و تقسیم کار، تمرکز سرمایه و مالکیت ارضی، اضافه تولید، بحرانها، زوال ناگزیر خرده بورژوا و دهقان، فقر پرولتاریا، هرج و مرج تولید، عدم تناسب فاحش توزیع ثروت، جنگ‌های خانمانسوز صنعتی ملت‌ها با یک دیگر، منسوخ شدن آداب و رسوم سابق و مناسبات کهن خانوادگی و ملیت‌های قدیم را با شیوه انکارناپذیری مبرهن سازد.

ولی از نظر مضمون مثبت خود، این سوسیالیسم سعی دارد با وسائل کهن تولید و مبادله و به همراه آن مناسبات قدیمی مالکیت و جامعه کهن را بار دیگر احیاء نماید و یا آن که وسائل معاصر تولید و مبادله را از راه جبر و زور بار دیگر در چهارچوب مناسبات کهن مالکیتی که قبلاً به وسیله این وسائل تولید منفجر شده و ناچار می بایستی هم منفجر شود، بگنجاند. در هر دو حالت این سوسیالیسم، در عین حال، هم ارتجاعی است و هم تخیلی.

آخرین کلام این سوسیالیسم آن است که سازمان صنفی در صنایع و روابط پاتریارکال در کشاورزی مستقر گردد.

این طریقت در رشد و تکامل آتی خود به لند لند مرعوبانه‌ای مبدل گردید\*۳۹

## ج. سوسیالیسم آلمانی یا سوسیالیسم "حقیقی"

ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی فرانسه، که تحت فشار بورژوازی حاکم به وجود آمده و مظهر ادبی مبارزه بر ضد این حاکمیت بود، زمانی به آلمان انتقال داده شد که در آنجا بورژوازی تازه مبارزه خود را بر ضد استبداد فئودالی شروع نموده بود.

فلسوفها و نیمه فیلسوفها و دوستداران جملات زیبا در آلمان با حرص و ولع تمام در دامن این ادبیات چنگ زدند و فقط فراموش کردند که همراه با انتقال این نوشته‌ها از فرانسه به آلمان، شرایط حیاتی کشور فرانسه به آلمان منتقل نشده است. در اوضاع و احوال آلمان، ادبیات فرانسوی اهمیت عملی بلاواسطه خود را از دست داد و منظره یک جریان صرفاً ادبی را به خود گرفت. این ادبیات می‌بایستی فقط چیزی شبیه به خیالبافی فارغ‌بالان درباره یک جامعه واقعی و ۴۰\* درباره تحقق یافتن ماهیت انسانی به نظر آید۴۱\*.

بدین جهت فلاسفه آلمانی قرن هجدهم، خواست‌های انقلاب اول فرانسه را چیزی جز خواسته‌های کلی "عقل عملی" تلقی نمی‌کردند و تجلیات اراده بورژوازی انقلابی فرانسه در نظر آنان، اعتبار و اهمیت قوانین اراده خالص، اراده، بدان سان که می‌بایست باشد - اراده واقعا انسانی، داشت.

تمام کار مصنفین آلمانی منحصر به این شد که ایده‌های نوین فرانسوی را با وجدان فلسفی کهن خویش سازگار سازند و یا به عبارت صحیح‌تر ایده‌های فرانسوی را از نظرگاه فلسفی خود فراگیرند.

این عمل فراگرفتن به همان شکلی انجام گرفت که معمولاً زبان بیگانه را فرامیگیرند، یعنی از طریق ترجمه.

چنان که می‌دانیم، راهبان بر دست نویس‌هایی که بر آن آثار کلاسیک بت پرستان باستان نوشته شده بود، شرح حال بی‌معنای مقدسین کاتولیک را می‌نگاشتند. مصنفین آلمانی با ادبیات ضد دینی فرانسه درست عکس این رفتار را کردند بدین معنی که اباطیل فلسفی خود را در ظاهر متن فرانسه نوشتند. مثلاً در ذیل انتقاد فرانسوی از مناسبات پولی نوشتند: "از خود جدا شدن ماهیت بشری" و در ذیل انتقاد فرانسوی از دولت بورژوازی نوشتند: "الغاء سلطه کل تجریدی" و الخ.

آنان این عمل گنجاندن لفاظی‌های فلسفی ذیل تئوریهای فرانسوی را به نام "فلسفه عمل"، "سوسیالیسم حقیقی"، "دانش آلمانی سوسیالیسم"، "بنیاد فلسفی سوسیالیسم" و غیره تعمیم کردند.

بدین ترتیب ادبیات سوسیالیستی - کمونیستی فرانسوی به کلی ماهیت واقعی خود را از دست داد. و از آنجائی که این ادبیات در دست آلمانها دیگر مظهر مبارزه طبقه‌ای علیه طبقه دیگر نبود، آلمانها مطمئن بودند که مافوق "یکطرفه بودن فرانسوی" قرار گرفته‌اند و به جای نیازمندیهای حقیقی از نیازمندی به حقیقت و به جای منافع پرولتاریا از منافع ماهیت بشری و انسانها به طور کلی یعنی انسانی که متعلق به هیچ طبقه‌ای نیست و اصولاً فی‌الواقع موجود نیست بلکه تنها هستی او در آسمان مه‌آلود پندارهای فلسفی متصور است، دفاع می‌نمایند.

این سوسیالیسم آلمانی، که تمرین‌های اسکولاستیک مآب و چرند خود را آن قدر به شکل جدی و پُر حرارت تلقی میکرد و با جار و جنجال بازار گرمی می‌نمود، اندک اندک معصومیت عالم نمایانه خود را از دست داد.

مبارزه بورژوازی آلمان، به خصوص بورژوازی پروس بر ضد فئودالها و سلطنت مطلقه و یا به عبارت دیگر جنبش لیبرالی، همواره جدی‌تر می‌گشت.

بدین سان برای سوسیالیسم "حقیقی" فرصتی مطلوب به چنگ آمد تا خواست‌های سوسیالیستی را در مقابل جنبش سیاسی قرار دهد و بر حسب سنت موجود به لیبرالیسم، دولت انتخابی، رقابت بورژوازی، آزادی مطبوعات بورژوازی، حقوق بورژوازی، آزادی و مساوات بورژوازی لعنت بفرستد و توده مردم را موعظه کند که آنان از این جنبش بورژوازی هیچ طرفی برنخواهند بست، بلکه بر عکس در خطرند که همه چیز خود را از دست بدهند. سوسیالیسم آلمانی در موقع لازم فراموش می‌کرد که انتقاد فرانسوی، که وی انعکاس و تقلید بی‌روح آن بود، ناشی از فرض وجود جامعه معاصر بورژوازی و شرایط حیاتی مادی و ساختمان سیاسی متناسب با آن، یعنی ناشی از فرض کلیه آن مقدماتی بود که تازه در آلمان سخن از به دست آوردن آنها به میان آمده.

این سوسیالیسم برای حکومت‌های استبدادی آلمان و ملتزمین آنان مانند کشیشان و اولیاء مدارس و یونکرهای جاهل و عمال دیوانی این حکومت‌ها، به منزله مترسک مساعدی بر ضد بورژوازی تهدید کننده و معترض بود.

این سوسیالیسم مکمل تسلیت بخش تازیانه‌های سوزان و گلوله‌های تفنگ بود که همین حکومت‌ها به کمک آنها قیام‌های کارگران آلمانی را سرکوب میکردند.

اگر بدین طریق سوسیالیسم "حقیقی" در دست دولت بدل به حربه‌ای برای مبارزه بر ضد بورژوازی می‌گشت، در عین حال مستقیماً هم مظهر منافع ارتجاعی یعنی منافع کوتاه نظران آلمانی بود. پایه حقیقی اجتماعی ترتیبات موجود در آلمان، طبقه خرده بورژوازی است که بازمانده قرن شانزدهم است و از آن زمان تاکنون پیوسته شکل‌های تازه به تازه‌ای به خود گرفته است.

حفظ این خرده بورژوازی در حکم حفظ ترتیبات موجوده در آلمان است. این خرده بورژوازی با رعب تمام در انتظار آن است که سلطه صنعتی و سیاسی بورژوازی از طرفی به وسیله تمرکز سرمایه و از طرفی بر اثر رشد پرولتاریای انقلابی برایش نابودی و اضمحلال به بار بیاورد. به نظر وی چنین میرسد که سوسیالیسم "حقیقی" میتواند این هر دو نشان را با یک تیر بزند. لذا مانند بیماری همه گیری اشاعه می‌یافت.

این جامه که از تار عنکبوت تخیلات بافته و با گل‌های خوش نقش و نگار فصاحت تزئین یافته و با سرشک تأثرات مغرط شستشو داده شده بود، این جامه عارفانه که سوسیالیست‌های آلمانی در لفافه آن مشتی "حقایق جاویدان" ناقابل خود را نهان می‌ساخته‌اند تنها بر فروش کالای آنان در میان این جماعت می‌افزود.

سوسیالیسم آلمانی نیز به نوبه خود بیش از پیش پی میبرد که به عهده اوست که نماینده مطمئن این کوتاه نظران باشد.

این سوسیالیسم، ملت آلمان را به عنوان یک ملت نمونه و کوتاه نظری آلمانی را مانند نمونه‌ای برای بشر اعلام میداشت و برای هر یک از دنائت‌هایش معنای سوسیالیستی عالی و باطنی قائل میشد، یعنی آن را درست به عکس آن چه که بود بدل میساخت. و پایان کار را به طرز پیگیر به جانی رساند که مستقیماً بر ضد روش "خشن و مخرب" کمونیست‌ها برخاست و اعلام داشت که خود وی در عالم بی‌غرضی با عظمت خویش مافوق هرگونه مبارزه طبقاتی قرار دارد. به جز چند استثناء معدود، آن چه که در آلمان به عنوان به اصطلاح تألیفات سوسیالیستی و کمونیستی جریان دارد، به این ادبیات پلید و بی‌زاری‌آور مربوط است \*۴۲.

## ۲- سوسیالیسم محافظه کار یا بورژوازی

قسمتی از بورژوازی مایل است دردهای اجتماعی را درمان کند تا بقاء جامعه بورژوازی را تأمین نماید.

اقتصادیون، نوع پروران، انسان دوستان، مصلحین طبقه کارگر، بانیان جمعیت‌های خیریه، اعضای انجمن‌های حمایت از حیوانات، مؤسسين مجامع منع مسکرات و اصلاح طلبان خرده پا از همه رنگ و همه قماش، به این دسته تعلق دارند. این سوسیالیسم بورژوا حتی به صورت سیستم‌های تمام و کمالی در می‌آمد.

به عنوان مثال کتاب "فلسفه فقر" تألیف پرودون را ذکر می‌کنیم.

سوسیالیست‌های بورژوا می‌خواهند شرایط حیات جامعه معاصر را حفظ کنند ولی بدون مبارزات و مخاطراتی که ناگزیر از آن ناشی می‌شود. آنها می‌خواهند جامعه موجود را حفظ کنند ولی بدون عناصری که آن را انقلابی کرده و شیرازه‌اش را از هم می‌پاشد. آنها بورژوازی را بدون پرولتاریا می‌خواهند. بورژوازی عالمی را که در آن حکمرواست، طبیعتاً بهترین عوالم می‌پندارد. سوسیالیسم بورژوا این پندار تسلیت بخش را به صورت یک سیستم تمام و یا نیمه‌کاره‌ای در می‌آورد. هنگامی که این سوسیالیسم از پرولتاریا دعوت میکند که سیستم او را عملی نماید و در بیت‌المقدس جدید وی گام گذارد، در واقع توقع وی فقط آنست که پرولتاریا در جامعه کنونی هم چنان باقی بماند ولی اندیشه‌های کینه‌آمیز خود را درباره این جامعه به دور افکند.

نوع دومی از این سوسیالیسم، که کمتر سیستماتیک و منظم ولی بیشتر عملی است، می‌کوشید تا در طبقه کارگر نسبت به هر جنبش انقلابی نظریاتی منفی تلقین کند و اثبات نماید که برای طبقه کارگر فلان و یا بهمان اصلاحات سیاسی سودمند نیست بلکه تنها تغییر شرایط مادی و مناسبات اقتصادی مفید است. و اما مقصود این سوسیالیسم از تغییر شرایط مادی به هیچ وجه الغاء مناسبات تولیدی بورژوازی، که تنها از طریق انقلاب، عملی شدنی است، نمی‌باشد، بلکه مقصد اصلاحات اداری بر اساس مناسبات تولیدی موجود است. در نتیجه، در روابط بین سرمایه و کار مزدوری هیچ تغییری وارد نمی‌کند و در بهترین حالات، جز کاستن از مصارف سیادت بورژوازی و ساده تر کردن امور اقتصادی دولت بورژوازی عمل دیگری صورت نمیدهد.

سوسیالیسم بورژوازی تنها زمانی با چهره برانزده خود جلوگرمیشود که به وجهی از سخنوری مبدل گردد.

آزادی بازرگانی! به سود طبقه کارگر؛ حمایت گمرکی! به سود طبقه کارگر؛ زندانهای انفرادی! به سود طبقه کارگر... - این است آخرین و تنها سخن جدی سوسیالیسم بورژوازی.

سوسیالیسم بورژوازی درست منحصر به این ادعا است که بورژوا بورژواست، به سود طبقه کارگر.

### ۳- سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی - تخیلی

ما در اینجا از آن ادبیاتی که در کلیه انقلابهای کبیر زمان کنونی، ترجمان خواست‌های پرولتاریا بوده است، سخن به میان نمی‌آوریم (نوشته‌های بابف و غیره).

اولین کوشش‌های پرولتاریا برای اجرای مستقیم منافع خاص طبقاتی خود در دوران هیجان عمومی، در دوران سرنگونی جامعه فئودال، ناگزیر، بر اثر عدم رشد خود پرولتاریا و هم چنین در نتیجه فقدان شرایط مادی رهائیش، که تنها محصول عصر بورژوازی است، با شکست مواجه می‌گردید. ادبیات انقلابی که همراه این جنبش‌های نخستین پرولتاریا پدید شد، ناگزیر از لحاظ مضمون ارتجاعی است زیرا یک رهبانیت عمومی، و مساوات ناهمواری را موعظه میکند.

سیستم‌های اصلی سوسیالیستی و کمونیستی، یعنی سیستم سن‌سیمون، فوریه، اُون و غیره در دوران اولیه که وصف آن گذشت، (رجوع کنید به بخش "بورژوازی و پرولتاریا") یعنی زمانی که مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی رشد نیافته بود، به وجود می‌آید.

راست است، مخترعین این سیستم‌ها تضاد طبقاتی و هم چنین تأثیر عناصر مخرب درون خود جامعه حاکمه را مشاهده می‌کنند، ولی برای خود پرولتاریا هیچگونه فعالیت مستقل تاریخی، هیچگونه جنبش سیاسی خاصی قائل نیستند.

از آنجائی که رشد تضاد طبقاتی پا به پای رشد صنایع در حرکت است، لذا آنها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی آیند و در جستجوی آن چنان علم اجتماعی و آن چنان قوانین اجتماعی هستند که بتوانند این شرایط را به وجود آورد.

جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخص آنها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط تخیلی آنها، و جای پیشرفت تدریجی پرولتاریا به صورت طبقه را باید تشکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آنها بگیرد. در نظر آنها تاریخ آینده تمام جهان عبارت است از تبلیغ و اجرای عملی نقشه‌های اجتماعی آنان.

راست است آنها اعتراف می کنند که در نقشه‌های خودشان، به طور عمده از منافع طبقه کارگر، به عنوان دردمندترین طبقات مدافعه میکنند. پرولتاریا تنها از این نقطه نظر که دردمند ترین طبقات است برای آنها وجود دارد.

ولی شکل نارس مبارزه طبقاتی و هم چنین وضع زندگانی خود این اشخاص کار آنها را به آنجا می کشاند که خود را برتر از تضاد طبقاتی تصور کنند. آنها می خواهند وضع همه اعضای جامعه، و حتی روزگار کسانی را که در بهترین شرایط به سر میبرند، اصلاح نمایند. به همین جهت آنها همه اجتماع را بدون تفاوت و اختلاف و حتی طبقه حاکمه را با رجحان بیشتری مخاطب قرار میدهند. به نظر آنها کافی است که به سیستم ایشان پی برده شود تا تصدیق شود که این سیستم بهترین نقشه برای بهترین جامعه ممکنه است.

به همین جهت آنان هر اقدام سیاسی و به ویژه انقلابی را طرد می نمایند و بر آنند که از طریق مسالمت‌آمیز به هدف خود دست یابند و در کوشش اند تا به کمک آزمایش‌های کوچک و البته بی نتیجه، و به زور مثال و نمونه راه را برای انجیل اجتماعی جدید خویش هموار کنند.

این وصف خیالی از جامعه آینده زمانی پدیدار میشود که پرولتاریا هنوز در وضع بسیار رشد نیافته‌ای است و به همین جهت هنوز اوضاع خود را به شکلی خیالی در نظر مجسم میگرداند. این وصف در انطباق با \*۴۳ اولین شور و شوق انباشته از حدسیات این طبقه برای اصلاح عمومی جامعه است.

ولی در این آثار سوسیالیستی و کمونیستی عناصر انتقادی نیز وجود دارد. این آثار به همه مبادی جامعه موجود حمله میبرد و به همین جهت، به میزان فراوان مواد و مصالح گرانها برای تنویر افکار کارگران به دست داده است. استنتاجات مثبت آنها درباره جامعه آینده \*۴۴، مثلا از میان بردن تضاد \*۴۵ بین شهر و ده، الغاء خانواده و سودهای خصوصی و کار مزدوری، اعلام هماهنگی اجتماعی و تبدیل حکومت به یک اداره ساده دستگاه تولید - همه این اصول، تنها ضرورت رفع تضاد طبقاتی را، که تازه شروع به بسط کرده و فقط با ابهام و بی‌شکلی اولیه‌اش در نظر آنها روشن بود، بیان میکند. به همین جهت هم این اصول هنوز دارای جنبه به کلی تخیلی است.

اهمیت سوسیالیسم و کمونیسم انتقادی تخیلی با تکامل تاریخی نسبت معکوس دارد. بهمان نسبت که مبارزه طبقاتی بسط می یابد و شکل‌های مشخص‌تری به خود میگیرد، این کوشش تخیلی برای قرار گرفتن مافوق این مبارزات و این روش منفی تخیلی نسبت به این مبارزات هر گونه اهمیت عملی و صلاحیت تئوریک خود را از دست می دهد. به این جهت اگر هم مؤسسين این سیستمها از بسی جهات انقلابی بوده‌اند، پیروانشان پیوسته به صورت فرقی ارتجاعی در می آیند. آنان بدون توجه به تکامل تاریخی پرولتاریا، به نظرات کهنه آموزگارانشان سخت و محکم چسبیده‌اند. به همین جهت پیگیرانه در تلاشند بار دیگر مبارزه طبقاتی را کُند ساخته و تناقضات را آشتی بدهند. آنها، هنوز در این آرزو هستند که از طریق آزمایش‌ها، پندارهای اجتماعی خود را عملی سازند و فالانسترهای جداگانه‌ای به وجود آورند و کلنی‌های داخلی ("Home - colonies") احداث نمایند و ایکارپهای کوچک \*۴۶ - چاپ بغلی اورشلیم جدید - ترتیب دهند و برای ایجاد تمام این کاخهای آسمانی ناچارند به قلوب نوع پرور و کیسه پول بورژواها مراجعه نمایند. اینان به تدریج به درجه سوسیالیست‌های ارتجاعی و یا



محافظه کار، که ذکر آن گذشت تنزل میکنند و تنها از لحاظ یک فضل فروشی منظم تر و اعتقادی خیالی به قدرت معجزآسای دانش اجتماعی خود، از آنها متمایزند.

به همین جهت است که آنها با شدتی هر چه تمام تر علیه جنبش‌های سیاسی کارگران، که به عقیده ایشان فقط نتیجه بی‌اعتقادی کورکورانه به انجیل جدید است، قیام میکنند.

پیروان اُون در انگلستان و پیروان فوریه در فرانسه به ترتیب، در آنجا علیه چارتیست‌ها و در اینجا علیه رفرمیست‌ها در حال قیامند. (۳۱)

## ۴- مناسبات کمونیست‌ها با احزاب

### مختلف اپوزیسیون

بنا بر آن چه که در بخش دوم گفته شد، مناسبات کمونیست‌ها با آن احزاب کارگری که اکنون دیگر وجود دارند یعنی چارتیست‌ها در انگلستان و طرفداران اصلاحات ارضی در آمریکای شمالی، روشن است.

کمونیست‌ها برای رسیدن به نزدیک ترین هدفها و منافع طبقه کارگر مبارزه می کنند ولی در عین حال در جریان جنبش کنونی از آینده نهضت نیز مدافعه می نمایند. در فرانسه کمونیست‌ها، در مبارزه با محافظه‌کاران و بورژوازی رادیکال به حزب سوسیالیست دمکرات گرویده‌اند، بدون آن که از حفظ حق انتقاد نسبت به جملات و توهماتی که از زمان انقلاب سنت شده است، صرف‌نظر کنند.

در سوئیس کمونیست‌ها از رادیکالها حمایت می کنند ولی از نظر دور نمی دارند که این حزب از عناصر متضاد تشکیل شده است که قسمتی شامل سوسیالیست‌های دمکرات به سبک فرانسه و قسمت دیگر شامل بورژواهای رادیکال است.

در میان لهستانی‌ها، کمونیست‌ها از حزبی که انقلاب ارضی را شرط نجات ملت می داند، یعنی همان حزبی که در سال ۱۸۴۶ قیام کراکوی را برپا کرده است، پشتیبانی می نمایند.

در آلمان حزب کمونیست، تا زمانی که بورژوازی روش انقلابی دارد، همراه بورژوازی بر ضد سلطنت مستبد و مالکین فئودال و خرده بورژوازی ارتجاعی گام برمی دارد.

ولی حزب کمونیست حتی لحظه‌ای هم از این غافل نیست که حتی‌المقدور، در مورد تضاد خصمانه بین بورژوازی و پرولتاریا، شعور و آگاهی روشن تری در کارگران ایجاد کند تا کارگران آلمانی بتوانند بلافاصله از آن شرایط اجتماعی و سیاسی که سیادت بورژوازی بایستی به بار آورد مانند حربه‌ای بر ضد خود او استفاده کنند و فوراً پس از برانداختن طبقات ارتجاعی در آلمان، مبارزه بر ضد خود بورژوازی را شروع نمایند.

کمونیست‌ها توجه اساسی خود را به آلمان معطوف می دارند زیرا آلمان در آستان یک انقلاب بورژوازی قرار دارد و این تحول را در شرایط یک مدنیت اروپائی به طور کلی مترقی تر و یک پرولتاریای به مراتب رشد یافته‌تری نسبت به انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هجدهم انجام خواهد داد. لذا انقلاب بورژوازی آلمان می تواند فقط پیش درآمد بلاواسطه یک انقلاب پرولتاریائی باشد.

خلاصه کمونیست‌ها همه جا از هر جنبش انقلابی بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود، پشتیبانی می کنند.

آنها در تمام این جنبش‌ها مسئله مربوط به مالکیت را، بدون وابستگی به این که شکلی کم یا بیش رشد یافته به خود گرفته باشد، به عنوان مسئله اساسی جنبش تلقی میکنند.

سرانجام، کمونیست‌ها همه جا برای نیل به اتحاد و توافق احزاب دمکراتیک همه کشورها می کوشند.

کمونیست‌ها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند. ولی جهانی را به دست خواهند آورد.

## پرولتارهای جهان متحد شوید!

### زیر نویسها:

\*۱ - من در پیشگفتار ترجمه انگلیسی چنین نوشته‌ام: "به این فکر که به عقیده من باید برای تاریخ همان اهمیتی را داشته باشد که تئوری داروین برای زیست شناسی دارد، هر دوی ما از چند سال پیش، از سال ۱۸۴۵ به تدریج نزدیک میشدیم. این را که تا چه اندازه من مستقلاً در این مسیر پیش رفته بودم از روی کتاب من موسوم به "وضع طبقه کارگر انگلستان" به خوبی میتوان فهمید، ولی هنگامی که در بهار سال ۱۸۴۵ بار دیگر مارکس را در بروکسل ملاقات کردم وی این فکر را پرورانده بود و تقریباً با همان عبارات روشنی که فوقاً ذکر کرده‌ام برایم بیان داشت" (حاشیه انگلس برای چاپ آلمانی منتشره در سال ۱۸۹۰).

\*۲ - خود لاسال پیوسته به ما می گفت که وی شاگرد مارکس است و بدین دلیل "مانیفست" را پایه نظرات خود میداند. ولی در تبلیغات عمومی خود، در سالهای ۱۸۶۴-۱۸۶۲ از خواست شرکتهای تعاونی تولیدی که دولت با اعطاء اعتبارات از آنها نگهداری می نمود، گامی فراتر نگذاشت. (حاشیه انگلس)

\*۳ - "The Condition of the Working class in England in 1844" BY Fredrick Engels.

Translated by Florence K. wischnewetzky, New york. Lovell - London W. Reeves, 1888

\*۴ - در پیشگفتار چاپ آلمانی ۱۸۷۲، این جمله با کمی تغییر آمده است. رجوع شود به صفحه ۲ همین کتاب - مترجم

\*۵ - خود لاسال در روابط خود با ما پیوسته دعوی داشت که وی "شاگرد" مارکس است و بدین دلیل "مانیفست" را پایه نظریات خود میداند. ولی طرفداران او روش دیگری داشتند و از خواست وی دایر بر ایجاد جمعیت‌های تعاونی تولید با اعتبارات دولتی فراتر نمیرفتند و طبقه کارگر را به هواداران کمک از جانب دولت و هواداران کمک از جانب خود، تقسیم میکردند. (حاشیه انگلس)

\*۶ - مقصود از بورژوازی - طبقه سرمایه دار معاصر و مالکین وسائل تولید اجتماعی هستند که اجراء کنندگان کار مزدوریند. مقصود از پرولتاریا، طبقه کارگر مزدور معاصر است که از خود صاحب هیچ گونه ابزار تولید نیست و برای آن که زندگی کند ناچار است نیروی کار خود را به معرض فروش گذارد (حاشیه انگلس برای چاپ انگلیسی سال ۱۸۸۸).

\*۷- یعنی تمام تاریخی که به صورت اسناد کتبی در دسترس ما قرار دارد. در سال ۱۸۴۷ هنوز ماقبل تاریخ جامعه و سازمان اجتماعی مربوط به پیش از تاریخ مکتوب، تقریباً به هیچوجه معلوم نبود. طی مدتی که از آن زمان می گذرد، هاکس هائورن مالکیت اشتراکی زمین را در روسیه کشف کرد، مائورر ثابت کرد که این شکل مالکیت یک مبداء و منشاء اجتماعی است که کلیه اقوام ژرمنی، تکامل تاریخی خود را از آن شروع کرده‌اند و به تدریج معلوم شد که مالکیت اشتراکی روستائی در همه جا از هند گرفته تا ایرلند شکل اولیه جامعه می باشد و یا بوده است. سازمان درونی این جامعه کمونیستی اولیه را با آن شکل نمونه‌واری که داشته است، مورگان توضیح داد و با کشف ماهیت حقیقی قبیله و موقعیت آن در میان طایفه، به قضیه سرانجام بخشید. پس از تجزیه این کمون اولیه، جامعه به طبقات خاص و سرانجام متضاد تقسیم میشود. من سعی کردم که در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، (چاپ دوم Stuttgart (اشتوتگارت) ۱۸۸۶) جریان این تجزیه را توصیف کنم. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸، آخرین جمله در طبع آلمانی ۱۸۹۰ حذف شد).

\*۸- استادکار، عضو کامل الحقوق صنف خود است، استادی است در داخل صنف نه بر رأس آن (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸).

\*۹- در طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸ در دنبال کلمه "کامیابی سیاسی مربوطه" عبارت "این طبقه" نیز اضافه شده است. مترجم

\*۱۰- شهرهائی که در فرانسه به وجود می آمد، حتی قبل از آن که فرمانروایان و اربابان فئودال خودمختاری محلی و حق سیاسی خود را به عنوان "صنف سوم" به دست آورند، "کمون" نامیده می شدند. و به طور کلی می توان گفت در اینجا از لحاظ تکامل اقتصادی بورژوازی، کشور انگلستان و از لحاظ تکامل سیاسی کشور فرانسه به منزله کشور نمونه واری انتخاب شده‌اند. (حاشیه انگلس به طبع انگلیسی سال ۱۸۸۸).

کمون نامی است که شهرنشینان ایتالیا و فرانسه پس از آن که نخستین بار توانستند از اربابان فئودال حق خودمختاری را باز خرید کنند و یا خود به دست آورند، به جماعت شهری خود اطلاق نمودند. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰).

\*۱۱- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمات "جمهوری مستقل شهری" این کلمات گذارده شد: "مانند ایتالیا و آلمان". مترجم

\*۱۲- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از عبارت "صنف سومی" بود که به سلطنت مالیات میپرداخت" ذکر شده است: "مانند فرانسه". - مترجم

\*۱۳- در متن اصلی آلمانی ۱۸۹۰ بجای کلمه "سابق" کلمه "دیگر" نوشته شده است. - مترجم

\*۱۴- در اینجا منظور از ادبیات نوشته های علمی، هنری و فلسفی میباشد. - مترجم

\*۱۵- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ این جمله نیست. - مترجم

\*۱۶- در چاپهای آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳، ۱۸۹۰ کلمات "تمدن بورژوازی و" افتاده است. - مترجم

\*۱۷- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت "کمیت کار" نوشته شده است: "سنگینی کار". - مترجم

\*۱۸- در نخستین چاپ آلمانی فوریه ۱۸۴۸ (در ۲۳ صفحه) بجای "بهمان اندازه کار زن بیشتر جانشین کار مرد میشود" نوشته شده است: "بهمان اندازه کار زن و کودک بیشتر جانشین کار مرد میشود". - مترجم

\*۱۹- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای این جمله چنین نوشته شده است: "حمله کارگران بر ضد خود افزارهای تولید است نه بر ضد مناسبات تولیدی بورژوازی". - مترجم

- \*۲۰- در چاپ انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمه "ائتلاف" نوشته شده است: "اتحادیه کارگری" - مترجم
- \*۲۱- در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ بجای عبارت "عناصر آموزش خود" چاپ شده است: "عناصر آموزش سیاسی و عمومی خود". - مترجم
- \*۲۲- در طبع انگلیسی چاپ ۱۸۸۸ بجای عبارت "بمیزان زیاد عناصر آموزش" چاپ شده است: "عناصر نوین فرهنگ و ترقی". - مترجم
- \*۲۳- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمه "جنیش"، کلمه "خودآگاه" اضافه شده است. - مترجم
- \*۲۴- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ جمله مذکور چنین است: "شرط اساسی برای وجود و سیادت طبقه بورژوازی عبارت است از تشکیل و افزایش سرمایه". - مترجم
- \*۲۵- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای "ویژه" نوشته شده است: "طریقتی". - مترجم
- \*۲۶- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای کلمات "باعزمترین بخش" نگاشته شده است: "پیشروترین و باعزمترین بخش". - مترجم
- \*۲۷- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت "استثمار فرد از فرد" نوشته شده است: "استثمار اقلیت از اکثریت". - مترجم
- \*۲۸- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از کلمات "به مالکیت بورژوازی" این کلمات گذارده شد: "به سرمایه". - مترجم
- \*۲۹- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت "بمقام یک طبقه ملی ارتقا یابد" چاپ شده است: "بمقام طبقه رهنمون ملت ارتقا یابد". - مترجم
- \*۳۰- در چاپهای آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای "در عرضه وجدانیات" نوشته شده است: "در عرصه معرفت". - مترجم
- \*۳۱- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ پس از این عبارت، کلمات "یورش بعدی بر نظم اجتماعی کهنه را ایجاب میکند" اضافه شده است. - مترجم
- \*۳۲- در چاپهای آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای کلمه "تضاد" نوشته شده است: "اختلاف". - مترجم
- \*۳۳- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ ماده مذکور چنین است: "پیوند کشاورزی و صنعت و کوشش در راه رفع تدریجی اختلاف ده و شهر از طریق تقسیم یک نواخت تر سکنه در کشور". - مترجم
- \*۳۴- در چاپهای آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای عبارت "و نیز شرایط وجود طبقات بطور کلی" نوشته شده است: "طبقات را بطور کلی منحل مینماید". - مترجم
- \*۳۵- مقصود تجدید سلطنت انگلستان (۱۶۸۹-۱۶۶۰) نیست، بلکه تجدید سلطنت فرانسه است (۱۸۳۰-۱۸۱۴). (حاشیه انگلس برای ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸).
- \*۳۶- در ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸ در دنبال عبارت "سیب های زرین" اضافه شده است: "که از درخت صنایع می ریزد". - مترجم
- \*۳۷- این مطلب اصولاً مربوط به آلمان است که در آن اشرافیت فلاحت پیشه و یونکرها بخش عمده املاک خویش را تحت نظر خود بتوسط مباشرین اداره میکنند و بعلاوه صاحبان عمده کارخانه های چغندر قند و عرق سیب زمینی نیز هستند. اشراف ثروتمندتر انگلیسی هنوز به این پایه نرسیده اند؛

ولی آنان نیز میدانند، چگونه میتوان تنزل عواید حاصله از زمین را با گذاردن نام خود در اختیار مؤسسين شرکتهای سهامی کم و بیش مشکوک جبران کرد. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی سال ۱۸۸۸)

\*۳۸- در متن اصلی آلمانی ۱۸۴۸ بجای "مسیحی" کلمات "مقدس و امروزی" نوشته شده ولی در طبع های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ همین کلمه "مسیحی" آمده است. مترجم

\*۳۹- در چاپ انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت مذکور چنین نوشته شده است: "سرانجام، هنگامیکه حقایق سرسخت تاریخی کلیه آثار تخریب کننده این خود فریبی را زائل ساخت، این شکل سوسیالیسم به لندن فلاکت باری مبدل گردید". مترجم

\*۴۰- در چاپ های آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ عبارت "درباره یک جامعه واقعی و" نیست. مترجم

\*۴۱- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ جمله مذکور نیست. مترجم

\*۴۲- طوفان انقلابی سال ۱۸۴۸ این مسلک فاسد را از میان برد و هوس سوداگری با سوسیالیسم را از سر پیروانش بیرون کرد. نماینده عمده و نمونه کلاسیک این مسلک آقای کارل گرون است. (حاشیه انگلس به چاپ آلمانی سال ۱۸۹۰)

\*۴۳- در متن اصلی آلمانی ۱۸۷۲، ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ بجای " در انطباق با"، "ناشی از" آمده است. مترجم

\*۴۴- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای عبارت "استنتاجات مثبت آنها درباره جامعه آینده" نوشته شده است: "اقدامات عملی مندرج در آنها". مترجم

\*۴۵- در طبع انگلیسی ۱۸۸۸ بجای "تضاد" نوشته شده است: "اختلاف". مترجم

\*۴۶- فالانستر عبارت بود از کلنی های سوسیالیستی بر طبق طرح فوریه، ایکاری نامی بود که کابه به کشور خیالی خود و بعدها به کلنی کمونیستی خود در آمریکا داده بود. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره در سال ۱۸۸۸)

Home Colonies (کلنی های داخل کشور) نامی است که اُون (Robert Owen) به جامعه های نمونه ای کمونیستی خود داده بود. فالانستر نام کاخهای اجتماعی بود که فوریه طرح ریزی میکرد. ایکاری نام کشور تخیلی - پنداری بود که کابه سازمان کمونیستی آنرا توصیف میکند. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

\*۴۷- آنموقع معرف این حزب در پارلمان لدرو - رلن و در ادبیات لوئی بلان و در مطبوعات روزانه - روزنامه "La Réform" بود. معنی نام "سوسیالیست دموکرات" این بود که قسمتی از حزب دموکرات و یا جمهورخواه، مانند واضعین این نام، کم و بیش رنگ سوسیالیستی داشته است. (حاشیه انگلس به ترجمه انگلیسی منتشره سال ۱۸۸۸)

حزبی که خود را در فرانسه سوسیالیست دموکرات مینامید از لحاظ سیاسی تحت رهبری لدرو - رلن و از لحاظ ادبی تحت سرپرستی لوئی بلان بود؛ لذا این حزب با سوسیال دموکراسی آلمانی امروزی زمین تا آسمان تفاوت داشته است. (حاشیه انگلس به طبع آلمانی سال ۱۸۹۰)

## یادداشتها:

۱- "مانیفست حزب کمونیست" یکی از مهمترین اسناد برنامه ای کمونیسم علمی است. "این کتاب کوچک به اندازه چندین کتاب ارزش دارد: مضمونش تا امروز سراسر پرولتاریا متشکل و رزمنده دنیای متمدن را جان میبخشد و به جنبش در می آورد." (لنین) این برنامه که در دسامبر ۱۸۴۷ و ژانویه ۱۸۴۸ بوسیله کارل مارکس و فریدریک انگلس برای اتحادیه کمونیستها نگارش یافت نخستین بار در فوریه

۱۸۴۸ در لندن بصورت جزوه ای در ۲۳ صفحه بطبع رسید. آنگاه از مارس تا ژوئیه ۱۸۴۸ در "Deutsche Londoner Zeitung" ارگان دموکراتیک مهاجران آلمانی انتشار یافت و سپس در همان سال در لندن بشکل رساله ای در ۳۰ صفحه تجدید چاپ گردید. چاپ مذکور مبنای چاپهای دیگری قرار گرفت که بعدها به اجازه مارکس و انگلس انتشار یافت. "مانیفست" در ۱۸۴۸ بچندین زبان اروپائی (فرانسوی، لهستانی، ایتالیائی، دانمارکی، هلندی و سوئدی) ترجمه شد. در چاپ ۱۸۴۸ هیچ نامی از مؤلفان نیست. نام آنها نخستین بار در مقدمه ای که ج. ج. هارتی در ۱۸۵۰ در روزنامه چارلیستها موسوم به "Red Republican" بر نخستین ترجمه انگلیسی نوشت ذکر شد.

۲- چاپ جدید آلمانی "مانیفست" در ۱۸۷۲ به ابتکار هیئت تحریریه "Der Volksstaat" صورت گرفت. چاپ مذکور پیشگفتاری از مارکس و انگلس دارد و چند اصلاح کوچک در متن بعمل آمده است. عنوانش مانند چاپهای آلمانی سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۹۰ "مانیفست کمونیستی" است.

۳- منظور انقلاب فوریه سال ۱۸۴۸ فرانسه است.

۴- "Red Republican" هفته نامه چارلیستها بود که از ژوئن تا نوامبر ۱۸۵۰ بوسیله ج. ج. هارنی انتشار یافت. هفته نامه مذکور در نوامبر ۱۸۵۰ در شماره های ۲۱ تا ۲۴ خود اولین ترجمه انگلیسی "مانیفست حزب کمونیست" را تحت عنوان "Manifesto of the German Communist Party" منتشر ساخت.

۵- "Le Socialiste" هفته نامه ای که از اکتبر ۱۸۷۱ تا مه ۱۸۷۳ بزبان فرانسوی در نیویورک انتشار یافت و ارگان شعب فرانسوی انترناسیونال اول در آمریکا بود. این هفته نامه از عناصر بورژوا و خرده بورژوا در فدراسیون انترناسیونال اول در آمریکای شمالی پشتیبانی میکرد و پس از کنگره اول لاهه کلیه روابط خود را با انترناسیونال برید. هفته نامه مذکور در ژانویه و فوریه ۱۸۷۲ "مانیفست حزب کمونیست" را انتشار ساخت.

۶- این چاپ که در ۱۸۸۲ در ژنو انتشار یافت دومین چاپ روسی "مانیفست" است. انگلس در پیشگفتاری که بر مقاله "مناسبات اجتماعی در روسیه" نگاشته مترجم "مانیفست" را پلخانف دانسته است. پلخانف نیز در چاپ ۱۹۰۰ "مانیفست" یادآور میشود که ترجمه از خود اوست. مارکس و انگلس پیشگفتاری بر این چاپ نگاشتند که در ۵ فوریه ۱۸۸۲ بزبان روسی در مجله نارودنیکها انتشار یافت. پیشگفتار مذکور در ارگان حزب سوسیال دمکرات آلمان موسوم به "Der Sozialdemokrat" (شماره ۱۶ مورخ ۱۳ آوریل ۱۸۸۲) درج شد و انگلس آن را در پیشگفتار خویش بر چاپ آلمانی "مانیفست" در ۱۸۹۰ گنجانید.

۷- چاپ مذکور در ۱۸۶۹ انتشار یافته است.

۸- (ناقوس) روزنامه دموکراتیک انقلابی روسیه که از ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۷ بوسیله ا. ی. گرتسن و ن. پ. اگارف بزبان روسی و سپس از ۱۸۶۸ تا ۱۸۶۹ بزبان فرانسوی با ضائمی بروسی منتشر میشد. این روزنامه تا ۱۸۶۵ در لندن و سپس در ژنو انتشار مییافت.

۹- پس از آنکه آلکساندر دوم در ۱ مارس ۱۸۸۱ بدست اعضاء نارودنایولیا (سازمان مخفی نارودنیکها) کشته شد جانشین وی آلکساندر سوم از بیم عملیات تروریستی کمیته اجرائیه نارودنایولیا در کاخ گاتچینا (در ناحیه ای بهمین نام در جنوب غربی لنینگراد امروزی) اقامت گزید.

۱۰- آبشین بمعنای دهکده مشاع (کمون) است.

۱۱- این پیشگفتار بر سومین چاپ آلمانی "مانیفست" که با اجازه انگلس انتشار یافت نوشته شد و این نخستین چاپی بود که پس از مرگ مارکس با تجدید نظر انگلس صورت گرفت.

۱۲- چاپ انگلیسی "مانیفست" که از طرف سموئل مور ترجمه شد در ۱۸۸۸ انتشار یافت که انگلس شخصاً آنرا از نظر گذرانده و پیشگفتاری و همچنین چند یادداشت را بر آن ضمیمه کرده بود.

۱۳- محاکمه کمونیستهای کلنی (از ۴ اکتبر تا ۱۲ نوامبر ۱۸۵۲) تماماً ساخته و پرداخته مقامات پروسی بود. یازده تن عضو اتحادیه کمونیستها (۱۸۵۲ - ۱۸۴۷)، این نخستین سازمان کمونیستی بین المللی پرولتاریا که تحت رهبری مارکس و انگلس قرار گرفته و "مانیفست حزب کمونیست" را برنامه خود قرار داده بود، از طرف دولت پروس توقیف گردیده به اتهام "خیانت به میهن" بمحاکمه کشانده شدند. اسنادی که به این منظور تهیه شده بود تشکیل میشد از "صورت جلسه اصلی" جلسات کمیته مرکزی اتحادیه کمونیستها، ساخته و پرداخته پلیس پروس، و سایر اوراق جعلی، و همچنین اسناد ربوده شده بوسیله پلیس از فراکسیون ماجراجوی ویلیش - شاپر که از اتحادیه کمونیستها اخراج گشته بود. هفت تن از متهمان بر اساس اسناد جعلی و گواهی های دروغ به حبس از ۳ تا ۶ سال محکوم شدند. مارکس و انگلس در مقالات خویش تحت عنوان "محاکمه اخیر در کلنی" (انگلس) و "افشاء محاکمه کمونیستهای کلنی" (مارکس) از فتنه انگیزی های سلسله جنابان این محاکمه و شیوه های موزیانه ای که حکومت پلیس پروس بر ضد نهضت کارگری بین المللی بکار برده بود پرده برداشتند.

۱۴- در اینجا انگلس سخن بوان رئیس شورای تردیونیون های شهر سوان سی را در کنگره سالپانه تردیونیون ها که در ۱۸۸۷ در این شهر منعقد شد نقل میکند. روزنامه "Commonweal" در ۱۷ سپتامبر ۱۸۸۷ نطق بوان را درج کرده بود.

۱۵- "Woodhull and Claflin's Weekly" هفته نامه آمریکائی بود که از ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۶ در نیویورک بوسیله ویکتوریا وودهول و تنسی کلافین، از بورژواهای هوادار حقوق زنان، انتشار می یافت. "مانیفست حزب کمونیست" (با حذف بعضی از قسمتها) در ۳۰ دسامبر ۱۸۷۱ در این هفته نامه منتشر شد.

۱۶- در مورد مترجم دومین چاپ روسی "مانیفست" مراجعه شود به یادداشت شماره ۶.

۱۷- این ترجمه دانمارکی - K. Marx og F. Engels : "Det Kommunistiske Manifest". Kobenhavn, 1885- افتادگی ها و غلطهایی دارد که انگلس در پیشگفتار چاپ آلمانی "مانیفست" در ۱۸۹۰ تذکر داده است.

۱۸- "مانیفست حزب کمونیست" چاپ فرانسوی بوسیله لورا لافارگ ترجمه شد و از ۲۹ اوت تا ۷ نوامبر ۱۸۸۵ در "Le Socialiste"، و همچنین بشکل ضمیمه "La France socialiste" در ۱۸۸۶ در پاریس انتشار یافت.

"Le Socialiste" هفته نامه ای بود بزبان فرانسوی که ژول گد در ۱۸۸۵ در پاریس بنیاد نهاد. این هفته نامه تا ۱۹۰۲ ارگان حزب کارگر، از ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ ارگان حزب سوسیالیست فرانسه و از آن بعد ارگان حزب سوسیالیست فرانسوی بود. فردریک انگلس در سالهای ۸۰ - ۹۰ با این هفته نامه همکاری میکرد.

۱۹- ترجمه اسپانیولی "مانیفست" از ژوئیه تا اوت ۱۸۸۶ در "El Socialista" و سپس در طی همان سال بصورت جزوه منتشر شد.

هفته نامه "El Socialista" ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیالیست اسپانیا بود و از ۱۸۸۵ در مادرید انتشار یافت.

۲۰- این اصل از سالهای ۴۰ قرن نوزدهم بعد در یک سلسله از آثار مارکس و انگلس بیان شده است. عبارتی که در اینجا مورد نظر میباشد در "آئین نامه اتحادیه بین المللی کارگران" مذکور است.

۲۱- این پیشگفتار را انگلس بر چهارمین چاپ آلمانی "مانیفست" که در مه ۱۸۹۰ در لندن در مجموعه "Sozialdemokratische Bibliothek" انتشار یافت نگاشته است. این آخرین چاپی بود با تجدید نظر مولف. چهارمین چاپ آلمانی "مانیفست"، هم شامل پیشگفتاری بود که مارکس و انگلس بر چاپ آلمانی "مانیفست" در ۱۸۷۲ نوشته بودند و هم شامل پیشگفتار انگلس بر چاپ آلمانی "مانیفست" در ۱۸۸۳. بخشی از این پیشگفتار جدید انگلس در سرمقاله شماره ۳۳ "Der Sozialdemokrat" مورخ ۱۶ اوت ۱۸۹۰ تحت عنوان "چاپ جدید (مانیفست حزب کمونیست)" و در سرمقاله شماره ۴۸ "Arbeiter - Zeitung" مورخ ۲۸ نوامبر ۱۸۹۰ بمناسب هفتادمین سالگرد ولادت انگلس انتشار یافت.

۲۲- انگلس به پیشگفتار خودش بر چاپ آلمانی ۱۸۸۳ اشاره میکند.

۲۳- اصل آلمانی پیشگفتار گم شده ای که مارکس و انگلس برای چاپ روسی "مانیفست" نگاشته اند و انگلس از آن یاد میکند پیدا شد. هنگامی که از متن روسی به آلمانی ترجمه میکرد انگلس چند اصلاح کوچک در آن بعمل آورده است.

۲۴- کنگره انترناسیونال در ژنو (اتحادیه بین المللی کارگران) از ۲ تا ۸ سپتامبر ۱۸۶۶ انعقاد یافت. در این کنگره ۶۰ نفر بنماینده از طرف شورای مرکزی، شعب مختلف انترناسیونال و جمعیت‌های کارگری انگلستان، فرانسه، آلمان و سوئیس شرکت داشتند. صدرات کنگره بر عهده هرمان یونگ بود. "رهنمودهائی برای نمایندگان شورای مرکزی موقت درباره چند مسئله" که مارکس تنظیم کرده بود بمنزله گزارش رسمی شورای مرکزی در کنگره قرائت شد. هواداران پرودون که یک سوم آراء کنگره را داشتند با "رهنمودهها" بمبارزه برخاسته در برابر کلیه مواد دستور روز، برنامه وسیع تنظیمی خود را قرار دادند. معذالک غالب مسائل آنطور حل شد که هواداران شورای مرکزی میخواستند. کنگره شش ماده از مواد نه گانه "رهنمودهها" را بمثابه قطعنامه خود پذیرفت. از این قرار: وحدت عمل نیروهای بین المللی، برقرار ساختن قانونی روز هشت ساعته کار، کار کودکان و زنان، کار کنوپراتیوی، تردیونیون و ارتش. کنگره ژنو، اساسنامه و مقررات اتحادیه بین المللی کارگران را تصویب کرد.

کنگره کارگری پاریس، یعنی کنگره بین المللی کارگران سوسیالیست که از ۱۴ تا ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۹ در پاریس منعقد بود در واقع کنگره ایست که انترناسیونال دوم را بوجود آورد. پیش از کنگره، مارکسیستها برهبری شخص انگلس با اپورتونیستهای فرانسوی (ممکن طلبان) و هواداران آنان در فدراسیون های سوسیال دموکرات انگلستان، بمبارزه ای سخت پرداختند. اپورتونیستها در صدد بودند امر تدارک کنگره را در دست گیرند تا مقامات حساس کنگره را اشغال کنند و از اینکه وحدت بین المللی مجدد سازمانهای سوسیالیستی و سازمانهای کارگری بر مبنای مارکسیستی بنیاد گذاشته شود ممانعت بعمل آورند. اما احزاب مارکسیستی در هنگام دعوت کنگره از نفوذی قطعی برخوردار بودند. کنگره کار خود را روز ۱۴ ژوئیه ۱۸۸۹، روز صدمین سالگرد سقوط باستیل، آغاز کرد و ۳۹۳ نماینده از ۲۰ کشور اروپا و آمریکا در آن شرکت داشتند. ممکن طلبان در اثر شکست تشبثات خویش، برای همان روز در پاریس از کنگره مخالفی دعوت کردند. ولی فقط عده قلیلی از نمایندگان خارجی در کنگره ممکن طلبان شرکت جستند که اکثراً نماینده هیچکس هم نبودند.

کنگره بین المللی کارگران سوسیالیست گزارش نمایندگان احزاب سوسیالیست را درباره نهضت کارگری کشورهای آنان استماع کرد، اصول اساسی قانون بین المللی کار را مقرر گردانید و اجرای قانونی روز هشت ساعته کار را خواستار شد و راه را برای تحقق خواستهای مختلف کارگران نشان داد. کنگره ضرورت سازمان سیاسی پرولتاریا و مبارزه در راه تحقق خواستهای سیاسی کارگران را تاکید کرد و نظر داد که سیستم ارتش دائمی باید برافند و سیستم تسلیح همگانی خلق بجای آن بنشیند. تصمیم بسیار مهم دیگر کنگره آن بود که از کارگران سراسر جهان طلبید که هر سال روز اول ماه مه را بمثابه جشن بین المللی پرولتاریا برگزار کنند.

۲۵- انگلس این پیشگفتار را برای چاپ جدید "مانیفست" بزبان لهستانی که در ۱۸۹۲ در لندن انتشار یافت به آلمانی نوشت. ترجمه مذکور از طرف ناشران مجله "Przeds'wit" که بوسیله سوسیالیستهای لهستانی اداره میشد منتشر گردید. انگلس هنگامی که پیشگفتار حاضر را برای



ناشران " Przedś wit " فرستاد در ۱۱ فوریه ۱۸۹۲ نامه ای به استانیسلاو مندلسن نگاشت و خبر داد که قصد دارد زبان لهستانی یاد بگیرد تا گسترش نهضت کارگری لهستانی را عمیقاً مطالعه کند و بتواند پیشگفتار مشروحی بر چاپ لهستانی آینده "مانیفست" بنویسد.

۲۶- لهستان کنگره به آن قسمت از لهستان گفته میشد که در اثر تصمیم کنگره وین (۱۸۱۵ - ۱۸۱۴) تحت نام رسمی کشور پادشاهی لهستان به روسیه تفویض گردید.

۲۷- این پیشگفتار تحت عنوان "به خواننده ایتالیائی" بنا به خواهش فیلیپا توراتی، رهبر سوسیالیست ایتالیا، بوسیله انگلس بزبان فرانسوی برای چاپ ایتالیائی "مانیفست" نگارش یافت. چاپ مذکور "مانیفست" در ۱۸۹۳ از طرف انتشارات مجله " Critica Sociale " ارگان تئوریک سوسیالیستها، با ترجمه پومپئو بنینی در میلان منتشر شد. پیشگفتار انگلس را توراتی ترجمه کرد.

۲۸- مارکس در بسیاری از نوشته ها و بویژه در مقاله "روح ارفورت در ۱۸۵۹" این نظریه را بیان داشته است که ارتجاع که خود را پس از ۱۸۴۸ بمثابه مجری ویژه وصایای انقلاب جا زد ناگزیر مطالبات انقلاب را، اگر چه بشیوه ای کاملاً خنده آور و تائرانگیز و بصورت ریشخند انقلاب، برآورده ساخت.

۲۹- مارکس و انگلس در نوشته های بعدی خود بجای "ارزش کار"، "بهای کار"، اصطلاحات دقیقتری که مارکس وضع کرده است بکار برده اند: "ارزش نیروی کار"، "بهای نیروی کار".

۳۰- لژیتمیستها هواداران سلسله بوربن ها بودند که در ۱۸۳۰ منقرض شد. اینان مدافع منافع مالکان بزرگ اراضی موروثی بشمار می آمدند. برخی از لژیتمیستها درمبارزه با سلسله حاکمه اورلئان ها که به آریستوکراسی مالی و بورژوازی بزرگ تکیه داشت غالباً به عوام فریبی اجتماعی توسل جسته خود را مدافع زحمتکشان در برابر استثمارگران بورژوا جا میزدند.

"انگلستان جوان" گروهی بود از سیاستمداران و ادیبان انگلستان وابسته به حزب توری. این گروه در اوایل سالهای ۴۰ قرن نوزدهم بوجود آمد. نمایندگان "انگلستان جوان" که مبین ناخشنودی آریستوکراسی ارضی و مخالف افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی بورژوازی بودند دست به عوام فریبی میزدند تا طبقه کارگر را به زیر نفوذ خویش در آورند و در مبارزه خود بر ضد بورژوازی مورد استفاده قرار دهند.

۳۱- رفرمیستها هواداران روزنامه " Le Réforme " بودند که از ۱۸۴۳ تا ۱۸۵۰ در پاریس انتشار می یافت. آنها طرفدار استقرار جمهوری و اجرای اصلاحات دموکراتیک و اجتماعی بودند.